

تاجتاد

دو فصل نامه علمی - تخصصی
سال اول، شماره ۱، بهار و تابستان ۱۳۹۶

نشر خبر فحشا^۱

عبدالحسین آل یاسین^۲

چکیده

آنچه در مقاله پیش رو مطرح شده، بررسی حکم اشاعه فحشا - به معنای نشر دادن خبر فحشا نه خود فحشا - به صورت یک عنوان مستقل از دیگر عنوان های محرمه است؛ به گونه ای که حتی اگر «نشر خبر فحشا» تحت ادله حرمت غیبت یا تهمت و ... نیز قرار نگیرد، به علت صدق همین عنوان یاد شده حرام باشد و در اثنای بحث ها، به برخی از مسائل دیگر نیز پرداخته شده است؛ از جمله: آیا «نقل خبر فحشا» بدون این که اشاعه و نشر بر آن صادق باشد نیز حرام می باشد؟

آیا نقل و بازگو کردن گناهایی که فاحشه - گناهی که قباحتش بین و آشکار است یا شدیدتر است از دیگر گناهان - بر آن ها صادق نیست نیز حرام است؟ از مجموع ادله بیان شده در مقاله به این نتیجه می رسیم که اشاعه فحشا (نقل و بازگو کردن و نشر اخبار فواحش) به صورت یک عنوان مستقل حرام نیست؛ بلکه در صورتی حرام است که عنوان حرام دیگری بر آن صادق باشد؛ یعنی در قالب غیبت یا بهتان یا اذاعه سر مؤمن یا ایدای مؤمن یا تدلیل و تشویه چهره جامعه مؤمنان یا ترویج ابزار و آلت معصیت یا اعانه بر اثم یا پدید ساختن مفسده هایی مانند از بین رفتن حس اعتماد بین اشخاص و بدبین شدن به دین

تاجتاد

فصلنامه علمی - تخصصی

۱. تاریخ دریافت مقاله: ۹۳/۱۰/۱۲

۲. تاریخ تأیید مقاله: ۹۳/۱۲/۱۰

اسلام و ... فرار گیرد و البته با توجه به نتیجه پیش گفته، حکم حرمت «نقل خبر گناه»
دائر مدار صدق «اشاعه» و صدق «فاحشه» نخواهد بود.
واژگان کلیدی: اشاعه فاحشه، بازگوکردن فحشا، نقل فحشا، نشر دادن خبر فحشا، اذاعه
فحشا، جهر بالسوء، آشکارکردن گناه.

مقدمه

اخلاق در دین مبین اسلام اهمیت خاصی دارد؛ به گونه‌ای که پیامبر اکرم ﷺ در روایتی هدف از رسالتش را احیای کمال اخلاق می‌داند: «إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ»؛ به راستی که من برای به کمال رساندن مکارم اخلاق برانگیخته شدم. طبیعی است که اسلام در تمام زمینه‌های فردی، خانوادگی و اجتماعی خواستار اشاعه اخلاق پسندیده باشد و پیروانش را از هر بی‌عفتی برحذر دارد و هر عملی که قصد بر هم‌زدن عفت عمومی را داشته باشد برنتابد و یکی از اعمالی که می‌تواند بحث شود، اشاعه و انتشار خبر فحشا است.

آنچه در مقاله پیش‌رو بررسی شده، حکم «اشاعه فحشا» به معنای منتشرکردن خبر فحشا است و این که آیا حرمت اشاعه فحشا به عنوان یک فعل محرم مستقل در شریعت در عرض دیگر عنوان‌های محرمه (مانند غیبت، بهتان، ایذاء و ...)، قابل اثبات است یا خیر؟ این مقاله در صدد اثبات حرمت اشاعه و بازگوکردن فحشا است حتی در فرض‌هایی که از نظر غیبت، تهمت، ایذاء و ... در آن فرض‌ها، حکم به حرمت نشود؛ البته اگر در طول مقاله از تعبیر «بازگوکردن» و مشابه آن استفاده می‌شود، از باب مثال است؛ زیرا ویژگی‌ای برای بازگوکردن به زبان و گفتار نیست؛ بلکه خبر معصیت به هر شکلی که نشر داده شود و انعکاس یابد، محل بحث خواهد بود؛ چه به وسیله گفتار، چه به وسیله نوشتار و چه به وسیله فیلم، عکس و

مفهوم اشاعه فحشا

۱. **اشاعه فحشا در لغت:** پیش از بررسی معنای لغوی این واژه، شایسته است به ضرورت آن توجه شود؛ زیرا عنوان «اشاعه فحشا» عنوانی نیست که فقط در کلمات عالمان مطرح باشد تا نیازی به بررسی معنای لغوی و عرفی آن نباشد؛ بلکه این واژه هم در آیه ۱۹ سوره نور و هم در معاهدات منقوله وارد شده است؛ از این‌رو بررسی

معنای لغوی آن که می تواند کاشف از معنای مستعمل^۱ فیه آن در آیه باشد، ضروری است و لازم است هر یک از این دو واژه جداگانه بررسی شود.

الف) معنای لغوی اشاعه: در معنای لغوی شیوع سه احتمال وجود دارد:

احتمال اول: واژه شیوع به معنای ظاهر و آشکار شدن است^۱ و از آن جا که زیاده شدن و رواج یافتن یا منتشر شدن یک امر، باعث ظاهر و بارز شدن آن است، شیوع را به معنای منتشر شدن نیز تفسیر کرده اند^۲؛ بنابراین واژه اشاعه از باب افعال و به معنای ظاهر و آشکار ساختن است.^۳

وقتی اشاعه به یک فعلی مانند فاحشه تعلق گیرد، معنای آن آشکار ساختن فاحشه خواهد بود و این دو مصداق دارد:

۱. منتشر ساختن خود آن فعل، نه مجرد منتشر ساختن خبر آن بدون این که خود فعل منتشر و رایج شود.

۲. خبر دادن از آن فعل و بازگرفتن آن بین مردم.

این که ادعا شد به شهادت لغویون معنای اصلی شیوع، ظاهر شدن و معنای اشاعه نیز ظاهر کردن، به این علت است که اگرچه برخی در تفسیر این واژه هر دو معنای ظاهر شدن و منتشر شدن را مطرح کرده اند اما برخی از آن ها نیز فقط به همان معنای ظاهر و آشکار شدن بسنده کرده اند و این مسئله نشان می دهد که مرادشان از انتشار نیز به علت جنبه ظهور است؛ پس اگر گفته می شود: «شاعت الضفادع؛ قورباغه ها زیاد و منتشر شدند» این از نظر ظاهر و بارز شدن آنهاست.

احتمال دوم: ادعای عکس این مطلب است؛ چرا که برخی از لغویون به نام نیز فقط معنای انتشار و کثرت را مطرح کرده و اصلاً معنای ظهور و بروز را بیان نکرده اند؛ مانند *ابن درید* در *جمهرة اللغة*^۴ و *زهری* در *تهذیب اللغة*^۵ و همچنین صاحب *مقاییس اللغة* که

۱. فراهیدی، العین، ج ۲، ص ۱۹۰؛ ابن اثیر، النهاية، ج ۲، ص ۵۲۱؛ ابن منظور، لسان العرب، ج ۸، ص

۱۹۱؛ فیومی، المصباح المنیر، ج ۲، ص ۳۲۹.

۲. راغب، مفردات الفاظ القرآن، ص ۴۷؛ مصطفوی، التحقیق، ج ۷، ص ۳۷.

۳. ابن اثیر، النهاية، ج ۲، ص ۵۲۱؛ ابن منظور، لسان العرب، ج ۸، ص ۱۹۱.

۴. ابن درید، جمهرة اللغة، ج ۲، ص ۸۷۲.

۵. زهری، تهذیب اللغة، ج ۳، ص ۴۱-۴۲.

ریشه این واژه را بث^۱ و اشاعه قرار داده^۱ و علامه مصطفوی نیز اصل در معنای این کلمه را توسع در شیء می‌داند.^۲

چه بسا بتوان ادعا کرد معنای اصلی شیوع همان انتشار است و چون لازمه آن ظهور و بروز است، آن را نیز به عنوان معنای این واژه آورده‌اند.

طبق این احتمال، اگر اشاعه به یک فعلی مانند فاحشه تعلق گیرد، به معنای ترویج و نشر خود آن فعل خواهد بود نه خبر آن؛ زیرا استعمال شیوع در ظهور و بروز، استعمال مجازی و استعمال در غیر موضوع له می‌شود و اصالت الحقیقه آن را نفی می‌کند و این، نکته بسیار اثرگذاری در استظهار از آیه شریفه ۱۹ سوره نور («...تشیع الفاحشه...») خواهد بود؛ اگرچه برای استظهار از آن آیه، نکته‌های دیگری مانند شأن نزول و روایت‌های ناظر به آیه نیز مد نظر واقع خواهد شد و چه بسا آن‌ها قرینه شوند بر اراده معنای مجازی از آیه.

احتمال سوم: ممکن است بگوییم این واژه مشترک لفظی است و هر دو معنای، موضوع له هستند و اراده هر یک به قرینه معینه نیاز دارد و شاهد این مدعا این است که برخی از لغویون هر دو معنا را در کنار هم به عنوان تفسیر این کلمه آورده‌اند.^۳

اما احتمال این که شیوع، مشترک معنوی باشد و برای معنای جامعی وضع شده باشد که هر یک از انتشار و ظهور از مصداق‌های آن باشند، احتمال ضعیفی است؛ زیرا اگر این گونه می‌بود، باید آن معنای جامع هر چند در کلمات برخی لغویون مطرح می‌شد.

انتخاب و تقویت هر یک از این سه احتمال، کمی مشکل است. اگرچه اقدام بودن خلیل و اقبال فراوان به کتاب وی، مزیتی برای احتمال اول است؛ اما به نظر می‌رسد متبادر و منسب به ذهن، همین معنای انتشار باشد. حال اگر این تبادر، همان تبادر مصطلح - که از علائم حقیقت است - باشد، انتشار معنای «موضوع له» شیوع خواهد بود و اگر تبادر به معنای انسباق معنا از حاق لفظ باشد، اگرچه به حد وضع نرسیده باشد، پس در این فرض انتشار، معنای «منصرف الیه» شیوع خواهد بود؛ به این صورت

۱. ابن فارس، مقاییس اللغة، ج ۳، ص ۲۳۵.

۲. مصطفوی، التحقيق، ج ۷، ص ۳۷.

۳. «و شَاعَ الْخَبْرُ شَيْعُوعَةً: ظَهَرَ وَ انْتَشَرَ»؛ صاحب بن عباد، المحيط فی اللغة، ج ۲، ص ۹۹.

که اگرچه معنای موضوع له منحصر به آن نیست و هر دو معنا - چه به صورت اشتراک معنوی و چه لفظی - موضوع له هستند؛ اما وقتی این واژه به طور مطلق به کار می‌رود و به عنوان مثال گفته می‌شود: «شاعت الفاحشه فی المجتمع»، انصراف به معنای رواج و انتشار پیدا می‌کند بدون این که به قرینه‌ی معینۀ نیاز داشته باشد و نتیجه تحقیق‌های میدانی از «تبادر» برخی از استادان عرب‌زبان نیز گواه همین مدعاست.^۱

بنابراین اگرچه معنای اصلی «شیوع فحشا» ظهور و بروز آن نیست تا این که یکی از مصداق‌های اشاعه، نقل خبر فحشا باشد؛ اما با ادله‌ای که بعداً اقامه خواهیم کرد، إن شاء الله، روشن می‌شود که نقل خبر فحشا نیز حرام است.

نکته مهم و اثرگذار دیگر در بحث این است که اگر اثبات شد اشاعه فحشا به معنای بازگودن آن حرام است، باید توجه داشت که شیوع، یک نوع ظهور و آشکارشدن خاص و ویژه است؛ به این بیان که فقط در صورتی می‌گویند فلان مطلب شایع شده است که نزد عموم مردم ظاهر و آشکار شده باشد؛ بنابراین در صورت بازگودن یک مطلب نزد یک یا چند نفر معدود، نمی‌گویند این خبر شیوع پیدا کرد و این شخص این مطلب را اشاعه داد.

تأیید

اثبات این مدعا با مراجعه به کلمات اهل لغت در تعریف واژه «شیوع» روشن می‌شود؛ به طور مثال، در تعریف خبر شایع گفته شده است:

و قولهم: هذا خبر شائع و قد شاع في الناس، معناه قد اتَّصَلَ بكلِّ أحد فاستوى علم الناس به و لم يكن علمه عند بعضهم دون بعض؛ گفته‌شان که این خبری شایع است و در بین مردم شایع شده، معنایش رسیدن خبر به همه افراد است که علم مردم به آن یکسان است و اینطور نیست که بعضی بدانند و بعضی ندانند.^۲

و در شیوع قورباغه‌ها این‌گونه گفته‌اند:

منها شیوع الضفادع و کثرتها بحيث لم يبق بيت و لا محلّ منهم ألا و فيه ضفدع؛

۱. مانند استاد ابویاسر الربیعی دام ظلّه.

۲. ابن منظور، لسان العرب، ج ۸، ص ۱۹۱.

از موارد آن شیوع قورباغه و کثرت آن است به گونه‌ای که خانه و محلی باقی نماند جز این که در آن قورباغه باشد.^۱

بدیهی است که مراد از «کل أحد» و امثال آن، کل احد نسبی است - به طور مثال: همه افراد یک شهر یا یک محل - نه معنای حقیقی و واقعی آن؛ وگرنه اصلاً یک مورد هم نمی‌توان پیدا کرد که خبری «شایع» شده باشد؛ یعنی در بین تمام مردم عالم منتشر شده باشد و همه از آن مطلع شده باشند؛ پس هم‌چنان که گفته شد، مراد از «کل أحد»، کل أحد نسبی و در دایره‌های محدود است و حتی در همین حد نیز لازم نیست باشد، بلکه اگر بین معظم آن‌ها یا تعداد قابل توجهی از آن‌ها مطلبی منتشر شود، تعبیر شایع شدن صادق است. به هر صورت، منتشر شدن یک خبر فقط نزد یک یا دو نفر، شیوع آن خبر شمرده نمی‌شود و شاهد بر این مدعا کلمات فقیهان است در مواردی که برای اثبات یک مطلب به شایع تمسک کرده‌اند؛ مانند ثبوت هلال یا اعلمیت مجتهد که در این موارد وجه ارجاع به شایع، حصول اطمینان می‌باشد و بدیهی است که با اطلاع یک یا دو یا سه نفر از یک مطلب باعث اطمینان انسان نمی‌شود، مگر در مواردی که آن‌ها ویژگی خاصی داشته باشند که البته این خارج از فرض کلمه‌های فقیهان است.

خلاصه کلام این که عنوان «اشاعه فحشا» ویژه مواردی خواهد شد که خبر فحشا نزد عده بسیار و قابل توجهی بازگو شود؛ مگر این که در موردی قرینه‌ای قائم شود بر این که شامل بازگو کردن نزد یک یا دو نفر هم هست؛ حال این که آیا در آیه شریفه چنین قرینه‌ای وجود دارد یا خیر؟ موکول می‌شود به بحث از آیه.

شایان ذکر است اگرچه در عنوان مسئله، واژه «اشاعه» دریافت شده است؛ اما بین ادله‌ای که بیان خواهد شد عنوان‌های دیگری مانند «جهر» یا «اذاعه» نیز داریم که ممکن است از آن‌ها معنای وسیع‌تری که شامل بازگو کردن نزد یک یا دو نفر هم هست، فهمیده شود که در مقام بیان ادله به آن‌ها پرداخته شده است.

ب) معنای لغوی فحشا: کلمه فاحشه از ماده فحش است و در این ماده اختلاف تعبیر بین لغویون مشاهده می‌شود. برخی از آنان مانند صاحب العین آن را به معنای

۱. مصطفوی، التحقيق، ج ۷، ص ۳۷.

عدم موافقت با حق گرفته‌اند و برخی به معنای تجاوز از حد تفسیر کرده‌اند.^۱ اما برخی دیگر آن را به معنای یک نوع عمل زشت و قبیح خاصی گرفته‌اند؛ به طور مثال، عمل قبیحی که زشتی آن شدت و بزرگی داشته باشد، آن‌چنان‌که ابن‌منظور و راغب/صفهانی گفته‌اند یا بین و آشکار باشد، آن‌چنان‌که علامه مصطفوی گفته است.^۲ به نظر می‌رسد فحشا با مطلق عمل زشت و قبیح متفاوت باشد و به نوع عمل یا قولی که زشتی و قباح مضاغفی داشته باشد اطلاق شود؛ مؤید این مدعا به صورت زیر است:

اولاً: شهرت این معنای مضیق و خاص بین لغویون و ندرت معنای عام است، به‌ویژه با توجه به این‌که در بین این لغویون - که به معنای خاص گرفته‌اند - مانند زمخشری که معروف به بیان معانی حقیقی و موضوع له در اساس‌البلاغه است و حسن‌بن عبدالله عسکری جمع‌آورنده فروق اللغة وجود دارد.^۳

ثانیاً: بررسی مشتقات و موارد استعمال این واژه نیز همین مطلب را تأیید می‌کند؛ به‌طور مثال، کلمه «فُحش» به کلام قبیحی که زشتی و استهجان خاصی داشته باشد اطلاق می‌شود و به هر کلام قبیحی فُحش اطلاق نمی‌شود؛ هم‌چنان‌که از مفردات همین مطلب را نقل کردیم.

ناگفته نماند برخی نیز کلمه فحش را به مطلق قول سیئ تفسیر کرده‌اند که گویا در مقام جزئیات نبوده‌اند یا کلمه فاحش را به خروج از حدی که متعارف نباشد گویند؛ به‌طور مثال، گفته می‌شود: «غبن فاحش» به معنای اختلاف قیمتی است که بیش از حد متعارف باشد.^۴

ممکن است گفته شود: این نمی‌تواند مؤید باشد؛ زیرا از کلمه «فاحش» فقط خروج از حد استفاده می‌شود و خود غبن نیز به معنای زیاده از متعارف است؛ بنابراین غبن و فاحش با هم این معنا را می‌دهند که این زیاده از قیمت عادی (غبن)، از زیاده‌های

۱. فراهیدی، کتاب العین، ج ۳، ص ۹۶؛ فیومی، المصباح المنیر، ج ۲، ص ۴۶۳.

۲. ابن‌اثیر، النهایة، ج ۳، ص ۴۱۵؛ ابن‌منظور، لسان العرب، ج ۶، ص ۳۲۵؛ راغب، مفردات الفاظ القرآن، ص ۶۲۶؛ مصطفوی، التحقیق، ج ۹، ص ۳۴.

۳. زمخشری، اساس البلاغه، ص ۴۶۵؛ عسکری، فروق اللغة، ص ۲۲۷.

۴. فیومی، المصباح المنیر، ج ۲، ص ۴۶۳.

متعارف نیز تجاوز کرده؛ یعنی زیاده‌ای است که عرف هم از آن تسامح نمی‌کند. انصاف این است که این فقط مناقشه در مثال است؛ اما اصل مطلب به قوت خود باقی است؛ یعنی کلمه «فاحش» در مواردی به‌کار می‌رود که خروج از حد، زائد از معمول باشد؛ مانند عبارت «فاحش الطول»^۱.

چنان که گفته شد، موارد استعمال این واژه می‌تواند مؤید این مدعا باشد که «فحشا» غیر از «اثم»، «بغی»، «سوء»، «منکر» یا «ظلم» است و در حقیقت یک نوع اثم، ظلم یا سوء خاص است؛ به‌طور مثال، اثم بین یا اثم شدید را فحشا گویند نه مطلق اثم؛ چرا که این واژه‌ها کنار واژه فحشا به‌کار رفته‌اند؛ به‌گونه‌ای که مغایرت بین آن‌ها احساس می‌شود؛ مانند موارد ذیل: «إِنَّمَا يَأْمُرُكُمْ بِالسُّوءِ وَالْفَحْشَاءِ»، «وَيَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ»، «وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ» و «وَالَّذِينَ يَحْتَبِئُونَ كِبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشِ»^۲.

اما این که برخی فحشا را به معنی گناهان خاصی مثل زنا یا مساحقه گرفته‌اند،^۳ از باب تطبیق عام بر ابرز مصداق هاست؛ چرا که این گناهان خاص قباحت شدیدتر و آشکارتری دارند و شاهد این مدعا این است که در آیه شریفه، نهی از نزدیک شدن به زنا را این‌گونه تعلیل فرموده که چون زنا فاحشه است: «وَلَا تَقْرَبُوا الزَّيْنِ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً»^۴.

نتیجه این که از بررسی کلمه‌های لغویان و موارد استعمال این ماده استفاده می‌شود که بعید نیست فحشا به عمل یا قول زشتی که قباحت شدیدی داشته یا قباحت آن بر عموم مردم آشکار است، اطلاق می‌شود، نه به هر عملی که در عرف زشت یا در شرع حرام باشد.

گفتنی است اگرچه در عنوان مسئله، واژه «فحشا» انتخاب شده است؛ اما بین ادله‌ای که بیان خواهد شد عنوان‌های دیگری مانند «سوء» نیز داریم که ممکن است از آن‌ها

۱. عسکری، فروق اللغة، ص ۲۲۷.

۲. سوره بقره، آیه ۱۶۹؛ سوره نحل، آیه ۹۰؛ سوره آل عمران، آیه ۱۳۵؛ سوره شوری، آیه ۳۷.

۳. ابن اثیر، النهایة، ج ۳، ص ۴۱۵؛ مجمع البیان، ج ۴، ص ۱۴۶.

۴. سوره اسراء، آیه ۳۲.

دایره وسیع‌تری فهمیده شود که در مقام بیان ادله به آن‌ها پرداخته شده است.

۲. اشاعه فحشا در اصطلاح: اشاعه فحشا در اصطلاح به دو معناست:

معنای اول: منتشر ساختن خبر فحشا که این می‌تواند به وسیله قول، کتابت، ایما و اشاره (مانند حرکات پانتومیم) یا عرضه کردن فیلم و عکس در مجامع عمومی یا به اشتراک گذاشتن آن‌ها در فضای مجازی صورت گیرد؛ مثل این که گفته شود یا نوشته شود فلانی زناکار است یا عمل فحشا را با یک سری حرکات و اشاره‌ها به اذهان تداعی یا فیلم و عکس آن را منتشر کنند.

معنای دوم: منتشر ساختن خود فحشا به وسیله فعل، به این معنا که فحشا آشکارا انجام شود تا دیگران نیز به آن ترغیب شوند یا آن فعل حرام فی‌نفسه از کارهایی باشد که به علت علنی و در دید بودن، سبب ترویج فحشا شود؛ مانند ساختن مجسمه‌های مستهجن و نصب آن در ملاً عام یا این که آن فعل باعث اعانه بر انجام فحشا شود؛ چنان که مرحوم امام علیه السلام در بحث «بیع شیء مباح به کسی که آن را در حرام مصرف می‌کند؛ مثل فروختن چوب به کسی که بت می‌سازد و فروش انگور به کسی که شراب درست می‌کند»^۱ نوشته است: «با اینکه در آن اشاعه فحشاء و معاصی و ترویج اثم و عصیان است»^۲ یا نشر و ترویج آلات و وسایل فحشا در جامعه که همه این موارد تحت اشاعه فحشای فعلی و عملی قرار می‌گیرد؛ بنابراین هر دو معنا در کلمات فقیهان مطرح شده است.

تأیید

۱
۲
۳
۴

برخی از فقیهان در بحث حد قذف، این فرع را مطرح کرده‌اند که اگر کسی گفت «یکی از آن دو زانی است» آیا از وی تعیین آن شخص زانی مطالبه می‌شود یا خیر؟ و برای عدم وجوب مطالبه تعیین گفته‌اند: «در تعیین اشاعه فحشاء است»^۳ یا برخی برای اثبات عدم جواز اقرار به گناه گفته‌اند: «این کار مستلزم اشاعه فحشاء است»^۴. روشن است که مراد از اشاعه فحشا در عبارت بالا و امثال آن همان معنای اول (بازگرفتن فحشا) است.

۱. امام خمینی، المکاسب المحرمه، ج ۱، ص ۲۰۳.

۲. همان.

۳. نجفی، جواهر الکلام، ج ۴۱، ص ۴۰۵.

۴. مکارم شیرازی، أنوار الفقاهة، کتاب الحدود و التعزیرات، ص ۱۵۳.

از مواردی که این عنوان در معنای دوم (نشر خود فحشا نه فقط خبر آن) به کار گرفته شده افزون بر عبارت پیش گفته از مرحوم امام علیه السلام، می توان به کلام آیت الله سیستانی مثال زد که می نویسد: «و نیز حرام است نشان دادن عکس های برهنه ای که وسیله ترویج فساد و اشاعه فحشا بین مسلمانان است»^۱ همان طور که ملاحظه شد، وی پدید ساختن تصاویر مستهجن را وسیله ای برای اشاعه فحشا دانسته که با معنای دوم منطبق است.

تذکر این نکته لازم است که استعمال تعبیر «اشاعه فحشا» به وسیله فقیهان در معنای اول بسیار شایع تر است نسبت به معنای دوم؛ چنان که با مراجعه به کتاب های ایشان در بحث قذف، شهادت، اقرار، تجسس، غیبت و بسیاری از این عنوان ها که با بازگو کردن و نقل فحشا سازگار هستند، این مطلب روشن می شود.

به هر حال آنچه از اشاعه فحشا مد نظر ماست و در نوشتار پیش رو در پی تبیین حکم آن هستیم، همان معنای اول است؛ حال چه همین معنای از آیه ۱۹ سوره نور^۲ و برخی از روایت ها مشتمل بر استشهد به این آیه، مراد باشد یا خیر که البته بحث تفصیلی آن ذیل بررسی آیه ها آمده است.

نسبت به واژه فحشا نیز باید گفت: در مراد از فحشا اختلاف است. زنا، هر فعل یا قول زشت که در شرع حدّ معین دارد و هر گناه کبیره، معانی گوناگونی می باشد که برای فحشا بیان شده است؛ اگرچه این واژه بیشتر درباره زنا، لواط و مانند آن به کار می رود^۳ که ذیل بررسی آیه ها به بحث آن پرداخته شده است.

۳. تفاوت عنوان نشر فحشا با عنوان های مشابه: مراد ما از این عنوان، بازگو کردن و نقل فحشا است. حال پرسشی که مطرح می شود این است که این عنوان چه تفاوتی با غیبت یا بهتان و افترا دارد؟

الف) تفاوت نشر فحشا با غیبت: در پاسخ باید گفت: نسبت این عنوان با غیبت عموم و خصوص من وجه است؛ چرا که گاهی اوقات اشاعه فحشا بر سخنی صادق

۱. سیستانی، منهاج الصالحین، ج ۲، ص ۱۲.

۲. «إِنَّ الَّذِينَ يُجِبُونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ».

۳. قرشی، قاموس قرآن، ج ۵، ص ۱۵۴.

است؛ اما غیبت حرام صادق نیست و گاهی عکس آن و گاهی هر دو عنوان بر یک سخن صادق است.

توضیح مطلب این که در تعریف غیبت گفته‌اند: «یادکردن برادر دینی‌ات به گونه‌ای که دوست ندارد»؛^۱ پس می‌شود فحشایی را بازگو کرد بدون این که غیبت باشد؛ زیرا آن فحشا به برادر مؤمن معینی نسبت داده نشده و به صورت مبهم گفته شده است؛ به طور مثال، اگر بگوید: «شخص یا اشخاصی فلان فحشا را مرتکب شده‌اند» افزون بر این که ممکن است فحشا را به صورت معین به شخصی نسبت دهد و همه جا بگوید به طور مثال، زید فلان فحشا را مرتکب شد؛ اما چون زید متجاهر به فسق است؛ بنابراین حتی اگر خبر فحشای وی نزد کسانی که از این فحشای وی بی‌خبر هستند منتشر شود، غیبت حرام صادق نیست؛ اما عنوان اشاعه فحشا محقق است؛ همچنین در موردی که خود شخص مرتکب فحشا، در مجلس حاضر باشد که بنا بر تعریف فقیهان از غیبت، غیبت صادق نیست؛^۲ اما اشاعه فحشا محقق است و نیز مواردی که گوینده، فحشایی که خودش مرتکب شده را اشاعه دهد که اینجا نیز اشاعه فحشا صادق است؛ چنان که فقیهان در حرمت اقرار و اعتراف به گناه به همین عنوان تمسک کرده‌اند؛ اما غیبت صادق نیست.

تأیید

اما در مواردی نیز عنوان غیبت صادق است؛ هر چند عنوان اشاعه فحشا صادق نیست؛ مانند عیبی را که گناه شمرده نمی‌شود، پشت سر برادر مؤمن بازگو کند و شیوع دهد؛ به گونه‌ای که اگر پیش‌رویش می‌گفت آن مؤمن ناراحت می‌شد که این جا غیبت صادق است؛ اما اشاعه فحشا صادق نیست؛ حتی اگر معنای فحشا را «مطلق معصیت» بدانیم یا موردی که فحشای شخص معینی را نزد کس یا کسانی بازگو کنیم که خودشان خبر دارند که این جا نیز عنوان اشاعه محقق نیست؛ اگرچه غیبت شمرده بشود.^۳ ممکن است در بسیاری از موارد نیز هر دو عنوان با هم صادق باشند.

۱. طوسی، الأمالی، ص ۵۳۷. آیت‌الله خویی^{رحمته} نیز همین تعریف را به مشهور فقیهان نسبت داده‌اند. مصباح الفقاهه، ج ۱، ص ۳۲۹.

۲. همان.

۳. طبق نظر برخی از فقیهان مانند آیت‌الله خویی^{رحمته} غیبت نیز صادق نیست. خویی، مصباح الفقاهه، ج ۱، ص ۳۲۸.

ب) تفاوت نشر فحشا با بهتان: تفاوت این عنوان با عنوان بهتان واضح است؛ زیرا بهتان به معنای نسبت دادن عیبی است که در برادر مؤمن نیست؛^۱ پس در مواردی که آن فحشاء واقعاً از شخص سر زده، اشاعه محقق است بدون این که بهتان صادق باشد؛ هم چنان که اگر فردی عیبی را که گناه نیست به شخصی که آن عیب را ندارد نسبت و نشر دهد، بهتان صادق است؛ اما اشاعه فحشا نیست. طبیعتاً در مواردی که فحشایی واقعاً به وسیله شخص صورت نگرفته باشد و به وی نسبت و نشر داده شود، هر دو عنوان صادق خواهد بود که البته این جا «فحشای عنوانی» اشاعه خواهد شد نه فحشای واقعی و محقق در خارج. خلاصه کلام این که در فرض اثبات حرمت اشاعه و نقل فحشا، باید آن را یک حرام مستقل و جدای از دیگر عنوان های محرم شمرد.

دلیل اول بر حرمت: آیه ها

از میان آیه ها، دو آیه از قرآن کریم در مقاله پیش رو بحث می شود:

۱. آیه ۱۹ سوره نور

إِنَّ الَّذِينَ يُجِبُونَ أَنْ تَشِيَعَ الْفَاحِشَةَ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ؛
 آنان را که دوست دارند میان اهل ایمان کار منکری اشاعه و شهرت یابد، در دنیا و آخرت عذابی دردناک خواهد بود و خداوند متعال ﷻ [فتنه گری و دروغشان را] می داند و شما نمی دانید.^۲

برای اثبات مدعا - یعنی حرمت اشاعه فحشا به معنای بازگو کردن خبر آن حتی در مواردی که دیگر عنوان های محرمه مانند غیبت و بهتان صادق نباشد- باید نکته هایی مطرح شود که آن ها را در قالب چند عنوان بیان می کنیم:

۱. عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ سَيَّابَةَ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «الْغَيْبَةُ أَنْ تَقُولَ فِي أَخِيكَ مَا سَتَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ، وَ أَمَّا الْأَمْرُ الظَّاهِرُ فِيهِ مِثْلُ الْحِدَّةِ وَالْعَجَلَةِ، فَلَا؛ وَ الْبُهْتَانُ أَنْ تَقُولَ فِيهِ مَا لَيْسَ فِيهِ»؛ كليني، الكافي، ج ۴،

ص ۸۴ - ۸۵

۲. سوره نور، آیه ۱۹.

الف) کیفیت استفاده حرمت از آیه شریفه: یکی از راه‌های استفاده حرمت یک فعل این است که خداوند متعال ﷻ بر انجام آن فعل وعید به عذاب داده باشد؛ چرا که عذاب، لازمه و معلول مخالفت با یک تکلیف الزامی است؛ پس اگر خداوند متعال ﷻ بر انجام عملی وعید به عذاب دهد به صورت *إِنِّي كَشَفْتُ* می‌کنیم که آن فعل حرام است.^۱

حال چیزی که بابت آن در این آیه وعید به عذاب الیم داده شده و بالطبع حرمتش از آیه استفاده می‌شود، *حَبٌّ* و دوست داشتن شیوع فحشا بین مؤمنان است نه خود شیوع دادن فحشا اما پرسش این است: بر فرض که اشاعه فحشا - به هر معنایی که باشد؛ چه اشاعه خودش و چه اشاعه خبرش - حرام باشد، آیا محبت به آن نیز حرام و معصیت است؛ به گونه‌ای که شخص را مستحق عذاب الیم کند؟! مشهور بین اصحاب این است که محبت حرام نیست و شخص را مستحق عقاب نمی‌کند؛ بلکه قصد معصیت نیز حرام نیست؛ چنان‌که همین مطلب نیز مستفاد از روایت‌های بسیاری است؛^۲ اگرچه برخی قصد و عزم بر معصیت را حرام دانسته‌اند؛^۳ بنابراین منظور از این *حَبٌّ* مجرد دوست داشتن نیست؛ بلکه کنایه از دوست داشتن همراه و منجر به عمل است و از باب مبالغه در شدت مبغوضیت شیوع فحشا *حَبٌّ* آن را نیز باعث استحقاق عذاب دانسته و گویا این‌گونه گفته شده است: «الَّذِينَ يُشِيعُونَ الْفَاحِشَةَ» و شأن نزول آیه نیز شاهد این مطلب است؛ چرا که در جریان افک - که بیان آن خواهد آمد - این خبر فحشا با تهمت و افک که یک فعل و عمل است - که البته اتفاق نیفتاده بود - منتشر شد و البته بنا بر احتمال‌های دیگری که درباره آیه بیان خواهیم کرد عمل و فعلی صورت گرفته بوده و مجرد *حَبٌّ* یا قصد نبوده است؛^۴ بنابراین کاری که باعث شیوع فحشا شود، حرام بوده و وعید عذاب بر آن داده شده است.

تاجتحد

۱۰۰
۱۰۰
۱۰۰

۱. موسوی گلپایگانی، رسائل، الغیبه، ج ۱، ص ۳؛ سیستانی، الرافد فی علم الأصول، ص ۵۸؛ روحانی، منتقى الأصول، ج ۴، ص ۵۴.
۲. ر.ک به: حرّ عاملی، وسائل الشیعة، ج ۱، ص ۵۱، ح ۶، ۷، ۸، ۱۰، ۲۰، ۲۱.
۳. آل طوق قطیفی، رسائل، ج ۱، ص ۱۸۳.
۴. ر.ک به: سیفی مازندرانی، دلیل تحریر الوسيلة، الأمر بالمعروف والنهي عن المنکر، ص ۱۹۳.

با توجه به مطالب پیش گفته، ضعف استدلال کسانی که به مفهوم اولویت تمسک کرده‌اند، روشن می‌شود.

توضیح این که برخی برای اثبات حرمت اشاعه فحشا به مفهوم اولویت تمسک کرده و گفته‌اند:

وقتی خداوند متعال ﷻ حبّ شیوع فحشا را - به قرینه وعید به عذاب الیم - حرام می‌داند، پس به طریق اولی عملی را که سبب شیوع فحشا شود حرام می‌داند.^۱

پاسخ این است که مجرد «حبّ حرام» حرام نیست؛ پس نمی‌شود گفت عمل باعث شیوع فحشا به طریق اولی حرام است.

ب) مراد از شیوع فاحشه در آیه شریفه: بحث راجع به معنای لغوی شیوع و فاحشه به صورت مفصل مطرح شد و حاصل مطلب این شد که علی‌الظاهر، شیوع به معنای نشریافتن و زیادشدن است؛ بنابراین وقتی گفته شود: «شاعت الفاحشه»، ظهور اولی آن در نشریافتن خود فحشاست نه خبر آن؛ اما در عین حال اگر کسی شیوع را به معنای ظهور و آشکارشدن بداند،^۲ اثبات مدعا (حرمت نشر دادن خبر فحشا) برایش آسان است؛ چرا که یکی از مصداق‌های آشکارکردن فحشا، حکایت کردن برای دیگران و نشر دادن خبر آن است؛ اما کسی که ظهور شیوع فاحشه را در انتشار خود فاحشه بداند نه خبر آن، باید این معنا را به کمک دیگر قرینه‌های متصل یا منفصل از آیه استظهار کند؛ بنابراین باید بررسی شود که آیا می‌توان اثبات کرد آیه به شیوع خبر فحشا نیز ناظر هست.

ج) قرینه بر این که آیه ناظر به شیوع خبر فحشا نیز هست: در پاسخ می‌گوییم که از دو راه و به دو قرینه می‌توان این مطلب را اثبات کرد: یکی به وسیله شأن نزول آیه و

۱. حسینی شیرازی، ایصال الطالب، ج ۳، ص ۵؛ حسینی قزوینی؛ بنایح الأحكام، ج ۲، ص ۲۴۲.
 ۲. صدر، ما وراء الفقه، ج ۶، ص ۳۸۷؛ امام خمینی، المکاسب المحرمه، ج ۱، ص ۴۰۶. ظاهر عبارت امام این است که ظهور عرفی خود شیاع الفاحشه همین است نه این که به کمک دیگر قرینه‌های این استظهار را کرده باشد؛ هر چند این احتمال هم هست که باتوجه به شأن نزول، ظهور عرفی آیه را این گونه بدانند. محمدبن طاهر (ابن عاشور) نیز همین ادعا را کرده است. محمدبن طاهر بن عاشور، التحرير و التئیر، ج ۱۸، ص ۱۴۸. البته این کلام تمام نیست و همان‌طور که پیش از این در بحث معنای لغوی شیوع گذشت، این واژه به چیزهایی مانند قوم (شاع القوم) یا ضفادع (شاعت الضفادع) و ... نیز نسبت داده می‌شود و معنای ظاهر از آن، انتشار و اتساع و امثال ذلک است نه ظهور و بروز.

دیگری به وسیله روایت‌هایی که در مقام بیان حرمت برخی از معاصی هستند که از سنخ بازگ کردن معصیت هستند و در آنها به این آیه شریفه استشهاد شده است.

قرینه اول (شأن نزول): ظاهر این آیه این است که با آیه‌های سابق مرتبط است؛ یعنی آیه‌های یازده به بعد که مربوط به قضیه «إفک» است و طبق جست و جوی نگارنده، جمع بسیار فراوانی از مفسران نیز این آیه را ناظر به جریان إفک گرفته‌اند.^۱ در کتاب‌های عامه چنان‌که در المیزان^۲ نیز آمده است، روایت کرده‌اند که قضیه افک و تهمت، درباره عایشه بوده اما شیعه روایت کرده‌اند که درباره ماریه قبطیه بوده است. در هر دو روایت ضعف‌هایی وجود دارد اما مسلم این است که این تهمت راجع به بعضی از زنان آن حضرت بوده (عایشه یا ماریه) و از فقره ﴿وَتَحْسَبُونَهُ هَيِّنًا وَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ﴾ و دیگر آیه‌ها به دست می‌آید که این جریان میان مردم شایع شده بود و تهمت سازان - که گروهی منافق و مریض‌القلب بودند - بر شایع کردن آن می‌کوشیدند تا این آیه‌ها نازل شد و خداوند متعال ﷻ از حریم آن حضرت ﷺ دفاع کرد.

به هر حال با توجه به شأن نزول پیش گفته از آیه استفاده می‌شود که آیه در صدد تهدید کسانی است که خبر فاحشه را اشاعه و نشر می‌دادند و به عبارت دیگر، آیه در مقام بیان یک قانون کلی به لسان تهدید است و به‌طور کلی به اشخاصی که خبر فحشا را پخش و این‌جا و آن‌جا نقل می‌کنند، وعید به عذاب می‌دهد، چه آن فحشا زنا باشد و چه فذف و فریه (افترا) - که برخی مفسران به بیان همین دو بسنده کرده‌اند - و چه غیر آن‌ها باشد و چه واقعاً محقق شده باشد و چه واقعاً محقق نشده باشد (فقط یک بهتان باشد) و چه نشر خبر فحشا باعث هتک آبروی مؤمنی بشود یا نشود و به لحاظ دیگری مانند حفظ سلامت اخلاقی جامعه یا حفظ سمعه جامعه اسلامی نزد دیگر جوامع، این کار را حرام کرده باشد.

شاید وجه این که بسیاری از فقیهان این آیه را به‌عنوان یکی از ادله حرمت غیبت

۱. مانند: واحدی، ترجمه اسباب نزول (ذکاوتی)، ص ۱۶۹؛ طیب، أطیب البیان، ج ۹، ص ۵۰۷؛ ابوحیان، البحر المحیط، ج ۸، ص ۲۳؛ ابن عجبیه، البحر المدید، ج ۴، ص ۲۲؛ آل‌غازی، بیان المعانی، ج ۶، ص ۱۱۶، مکارم‌شیرازی، الأمثل، ج ۱۱، ص ۴۹؛ همو، تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص ۳۸۷ و بسیاری از مفسران دیگر، تا جایی که طیب در أطیب البیان گفته است: «مفسران گفتند مراد از اشاعه فاحشه همان نقل إفک است».

۲. طباطبایی، المیزان، ج ۱۵، ص ۸۹.

آورده‌اند، همین برداشت عام از آیه باشد؛^۱ یعنی با این که مورد آیه و فرض آیه جایی است که آن عیب ثابت نباشد و تهمت (یا بهتان) و افک صادق باشد، نه غیبت؛^۲ در عین حال چون آیه یک مطلب کلی را بیان می‌کند که عبارت باشد از حرمت مطلق بازگوکردن فحشا، حتی در فرضی که واقعاً آن فحشا اتفاق افتاده باشد نیز نباید آن را بازگو کرد و نشر داد.

البته ما در صدد اثبات این مدعا هستیم که نشر خبر فحشا حرام است؛ حتی اگر هیچ‌کدام از غیبت یا تهمت نیز صادق نباشد و این مدعا از رهگذر کلی بودن این قانون (حرمت مطلق بازگوکردن فحشا) و مخصوص نبودن به مورد آیه اثبات می‌شود.

اشکال به این استدلال:

۱. ممکن است مراد از آیه اشاعه خود فاحشه باشد نه خبر آن؛ زیرا این احتمال وجود دارد که مراد از فاحشه، قذف باشد؛ چرا که قذف نیز یک معصیت بین القبح نزد همگان است یا گناهی می‌باشد که قبح شدیدی دارد تا جایی که برایش حدّ قرار داده شده است و آیه در صدد تهدید کسانی باشد که خود فاحشه قذف را با تکرارکردن آن اشاعه می‌دهند؛ حال تفاوت نمی‌کند الف و لام را عهد و اشاره به همان قذفی که در قصه افک اتفاق افتاد بدانیم یا الف و لام را جنس بدانیم و آیه را شامل تمام قذف‌ها بلکه تمام فواحش بدانیم و بالطبع مفاد آیه این می‌شود که هر گاه به کسی نسبت ناروایی زده شد و مورد قذف واقع شد، دیگران حق ندارند به تبعیت از آن قذف، آن را تکرار کنند و خود نیز این عمل زشت (قذف) را مرتکب شوند که طبق این احتمال می‌توان ظهور اولی آیه را (انتشار نفس فحشا نه خبر آن) بر شأن نزول آیه منطبق دانست و نیازی نیست مراد از آیه را انتشار خبر فحشا بدانیم.^۳

۲. بر فرض که مراد انتشار خبر فحشا باشد، نمی‌توان از آیه یک قانون کلی و فراگیر

۱. اگرچه بسیاری از آن‌ها نیز آیه را با غض نظر از قرینه دوم یعنی روایت‌ها، اجنبی از غیبت می‌دانند اما برخی نیز - مانند مرحوم شیخ انصاری^{رحمته} در مکاسب (ج ۱، ص ۳۱۵) و برخی از محشین مکاسب - به خود آیه تمسک کرده‌اند با غض نظر از روایت‌ها.

۲. شهیدثانی، کشف الریبه، ص ۵.

۳. این مطلب در حدّ احتمال در برخی از کتب آمده است. ر.ک به: طباطبایی، المیزان، ج ۱۵، ص ۹۳؛ سبحانی، المواهب، ص ۵۵۸.

استفاده کرد؛ زیرا اولاً؛ استفاده یک قانون کلی فرع این است که الف و لام در الفاحشه عهد نباشد در حالی که محتمل است الف و لام عهد باشد و به همان زنا که همسر پیامبر را به آن قذف کردند، اشاره داشته باشد و آیه در صدد توبیخ بانیان جریان إفک باشد و البته طبق این احتمال، مراد از شیوع و نشر دادن این زنا - که اتفاق نیفتاده بود و در حدّ تهمت بود- نشر خبر این زناست نه نشر خودش؛^۱ چون واقعیته نداشته تا نشر یابد یا ممکن است الف و لام عهد در الفاحشه به همان قذفی اشاره داشته باشد که در جریان إفک رخ داده بود و آیه در صدد تهدید کسانی است که قذف و إفکی را که به وسیله برخی اشخاص نسبت به همسر پیامبر اکرم ﷺ صورت گرفته بود، نقل و حکایت می‌کردند؛ به‌طور مثال، می‌گفتند فلانی گفته همسر پیامبر فلان کار را کرده بدون این که خودشان نیز آن محکی را جزماً و بدون نقل و حکایت بیان کنند و گرنه- هم‌چنان که گذشت- خود آنان نیز قاذف شمرده می‌شوند و با این کار، آن قذف را به اصطلاح، به یک «شایعه» تبدیل کردند و با بازگوکردن خبر در این جا و آن جا، آن را اشاعه دادند. ثانیاً؛ بر فرض به قرینه جاویدبودن قرآن کریم و این که قرآن کریم کتاب قانون برای عمل کردن به آن در تمام ازمنه و امکان است از آیه یک قانون کلی استفاده شود و تهدید بیان‌شده در آن ویژه قصه إفک نباشد،^۲ حال یا به این که الف و لام را جنس بگیریم یا اگر هم عهد گرفتیم به همین قرینه جاویدبودن از مورد آیه الغای خصوصیت کنیم؛ اما این کلیت و سعه می‌تواند فقط در دایره قذف به زنا یا رمی به مطلق فحشا - هر چند غیر زنا - باشد؛ به این معنا که آیه فقط در صدد تهدید کسانی است که به مؤمنان بهتان می‌زنند و فحشایی را که مرتکب نشده‌اند به آنان نسبت می‌دهند و وجه این مطلب این است که اگر دلیل بر عمومیت و سعه، الغای خصوصیت باشد، از آنجا که الغای خصوصیت باید قطعی باشد و برای ما قطع به عدم خصوصیت به این سعه و عموم حاصل نمی‌شود، نمی‌توانیم چنین سعه‌ای را برای آیه شریفه بپذیریم و اگر هم الف و لام را جنس بدانیم؛ اگرچه فی‌نفسه چنین عمومی را خواهد

تأجتهاد

تأجتهاد

۱. آلوسی، روح المعانی، ج ۹، ص ۳۱۸؛ هر چند این عبارت از نظر این که لام را عهد بدانند ظهوری ندارد.

۲. صدر، ما وراء الفقه، ج ۶، ص ۳۸۷.

داشت؛ اما با توجه به وجود قدر متیقن در مقام تخاطب نمی‌توان این عموم را پذیرفت؛ مگر این که قرینه خارجی‌های بر این عموم اقامه شود که در قرینه دوم بررسی خواهد شد.

بنابراین حتی حرمت غیبت را - که در صدق آن، حکایت از عیب محقق و ثابت شرط بوده و مباین با بهتان است - نمی‌توان از این آیه استفاده کرد، چه رسد به حرمت مطلق بازگوکردن و نشر معصیت؛ حتی مواردی از آنکه نه تهمت بر آن صادق باشد و نه غیبت و باعث هتک آبروی مؤمنی نشود.

ثالثاً، بر فرض که از آیه یک قانون کلی استفاده شود و از مورد آیه - که اشاعه فحشا در قالب إفک و افتراست - نیز الغای خصوصیت شود، باز هم این حکم حرمت را نمی‌توان به همه موارد اشاعه فحشا حتی آن مواردی که باعث هتک آبروی مؤمن مشخصی نمی‌شوند، تسری داد؛ بلکه نهایت امر این است که حکم را به مواردی از اشاعه فحشا تعدی دهیم که در قالب غیبت محقق می‌شوند؛ زیرا به هر حال مورد آیه جایی است که با اشاعه فحشا آبروی مؤمنی ریخته می‌شود؛ بنابراین ممکن است ما از موارد اشاعه‌ای که باعث هتک آبرو و تحت عنوان بهتان و إفک می‌شود تعدی کنیم و حکم را به مطلق اشاعه‌هایی که باعث هتک آبرو می‌شوند - اگرچه تحت عنوان های دیگری مانند غیبت - سرایت دهیم؛ اما در عین حال تعدی به اشاعه‌هایی که اصلاً سبب هتک آبرو نشوند، مشکل است.

اما این که گفته شود: «به حکم آن قاعده معروف که العبره بعموم الوارد لا بخصوصیه المورد؛ عموم وارد معتبر است نه خصوصیت مورد، ما می‌توانیم حرمت مطلق اشاعه فحشا را استفاده کنیم»^۱ مبتنی بر مانع‌اندستن قدر متیقن در مقام تخاطب از انعقاد اطلاق است؛ اما در صورتی که آن را مانع بدانیم، اصلاً برای «وارد» اطلاق منعقد نمی‌شود؛ پس یگانه راه برای تسریه حکم، الغای خصوصیت است که آن هم تا حد قطع به عدم خصوصیت است و معلوم نیست فروضی از اشاعه فحشا - که باعث هتک آبروی مؤمن می‌شود - خصوصیت نداشته باشد؛ پس نمی‌توان به فرض‌هایی از اشاعه

۱. حائری‌تهرانی، مقتنیات الدرر، ج ۷، ص ۳۲۷.

فحشا- که باعث هتک آبروی مؤمن نمی‌شود- نیز حکم را تسریه داد.

قرینه دوم: استشهاد به این آیه در روایت‌ها: در روایت‌های متظافر و گوناگونی که میان آن‌ها روایت صحیح‌السند نیز وجود دارد و نیاز به بررسی سندی ندارند، بازگوکردن عیب مؤمن مصداق آیه برشمرده شده است. این روایت‌ها به روشنی اثبات می‌کند بازگوکنندگان عیوب مردم مصداق این آیه هستند. به عنوان نمونه در روایتی از امام صادق علیه السلام آمده است:

قال الصادق من قال في مؤمن ما رآته عيناه و سمعته أذناه، فهو من الذين قال الله: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾؛

کسی که درباره مؤمنی آنچه دو چشمش دیده و دو گوشش شنیده را بگوید، از کسانی است که خداوند تعالی درباره‌اش فرموده: «آنان را که دوست دارند میان اهل ایمان کار منکری اشاعه و شهرت یابد، در دنیا و آخرت عذابی دردناک خواهد بود و خداوند متعال جل جلاله [فتنه‌گری و دروغشان را] می‌داند و شما نمی‌دانید»^۱.

تأجتهاد

در
فحشا

گفته نشود: وجه تطبیق آیه بر این موارد بیان شده در روایت‌ها این است که خود آن‌ها نیز فحشا هستند؛ چرا که غیبت، شدیدالقبیح و بین‌القبیح است؛ زیرا در پاسخ می‌گوییم: در آیه صحبت از اشاعه شده است؛ اما درباره روایت صرف بازگوکردن چیزی که با چشمش دیده مطرح است که بر فرض هم اگر این بازگوکردن فحشا باشد، اما اشاعه فحشا نیست.

پس ظهور این روایت‌ها در این‌که اشاعه فحشا در آیه شامل اشاعه خبر آن نیز می‌شود قابل انکار نیست. به همین دلیل بسیاری از بزرگان به علت تفسیرشدن آیه با این روایت‌ها، از ظهور بدوی آیه در شیوع نفس فاحشه دست کشیده و آن را شامل غیبت - که از باب بیان و نقل خبر فاحشه است؛ هر چند بدون اشاعه - دانسته‌اند.^۲

۱. ر.ک به: کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۶۶؛ مفید، الإختصاص، ص ۲۲۷؛ قمی، تفسیر القمسی، ج ۲، ص ۱۰۰؛ صدوق، أمالی الصدوق، ص ۳۳۷.

۲. مانند: ایروانی، حاشیة المكاسب، ج ۱، ص ۳۲؛ شیرازی، حاشیة المكاسب، ج ۱، ص ۱۰۴؛ شهیدی، هدایة الطالب إلى التعلیق علی المكاسب، ج ۱، ص ۱۸۷.

تعیین مقدار دلالت آیه بر مدعا

در اینجا مقدار دلالت آیه بر مدعا را تعیین و در دو بخش ذکر می‌کنیم:

الف) مواردی از اشاعه فحشا که می‌توان حرمتشان را به وسیله آیه اثبات کرد: با توجه به تفسیر شدن آیه به وسیله روایت‌ها و با توجه به «من» تبعیضیه در عبارت «کان من الذین قال الله فیهم...» که دلالت دارد موضوع روایت‌ها (من قال فی مؤمن ما رأته عیناه)، از مصداق‌های موضوع آیه (ان الذین یحبون ان تشیع الفاحشه... شمرده می‌شود و موضوع آیه نسبت به موضوع روایت‌ها اعمّ مطلق است؛ پس آیه نیز تمام جهت‌های اطلاقی روایت‌ها را داراست؛ اما در تعیین آن جهت‌ها باید کمی درنگ و تأمل کرد و در این‌جا جهت‌هایی را بیان و اطلاق روایت‌ها از ناحیه آن جهت‌ها را بررسی می‌کنیم:

۱. آن عیب که اشاعه و بازگوکردنش حرام است، لازم نیست گناه فاحش (بین یا شدید القباحه) باشد و حتی لازم نیست گناه باشد؛ بلکه به مجرد این‌که مایه ننگ و خلاف مروت باشد، اشاعه و بازگوکردنش حرام است.^۱

بررسی این جهت که نمی‌توان اطلاق را نسبت به این جهت پذیرفت؛ زیرا ظهور کلمه فاحشه در آیه - که قرار است مورد روایت از مصداق‌های آن باشد - در گناه است؛ بنابراین به عیوب و کارها یا صفت‌هایی که در عرف زشت و قبیح هستند، فحشا اطلاق نمی‌شود و حتی - هم‌چنان‌که پیش از این در بحث تبیین مفهوم فحشا گذشت - به هر معصیتی فحشا گفته نمی‌شود و فقط به معصیتی که قبح شدید یا بینی داشته باشد فحشا اطلاق می‌شود؛ بنابراین از همان اول برای صدر «من قال فی مؤمن ما رأته عیناه و سمعته أذناه» اطلاق از این جهت‌ها منعقد نمی‌شود و همین ذیل «فهو من الذین قال الله ﷻ: إِنَّ الذِّینَ یُحِبُّونَ أَنْ تُشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الذِّینِ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» قرینه بر تقید و تضییق دایره صدر می‌شود؛ اما صدر نمی‌تواند قرینه بر ذیل شود؛ زیرا ظهورش در اطلاق با غمض نظر از ذیل است؛ اما با وجود ذیل - که قرینه متصله به کلام است - اطلاقی برایش منعقد نمی‌شود بر خلاف ذیل که ظهورش در تقید از جهت وضع است

۱. سبحانی، المواهب، ص ۵۵۹.

و قرین صارفه‌ای از این ظهور وضعی موجود نیست.

۲. با توجه به روایت‌های بیان‌شده آن عیب یا معصیت هم می‌تواند واقع شده باشد، چنان‌که از عبارت «ما رأته عیناه» استفاده می‌شود و هم می‌تواند واقع نشده باشد؛ زیرا «ما سمعته أذناه» یعنی آن گناهی که انسان خودش ندیده که شخص، مرتکب شده باشد، اما از دیگران شنیده و این گناه ممکن است در حقیقت از آن شخص محقق نشده باشد، البته این احتمال هم هست که منظور از «ما سمعته أذناه» یک نوع عیب و گناه مسموع و شنیدنی باشد که بر آن فاحشه نیز اطلاق شود؛ مانند فحش‌دادن یا غیبت‌کردن که حضرت می‌خواهند بفرماید حتی اگر با دو گوش خود از فلانی شنیدی که فلان فحش را داد یا از فلانی غیبت کرد یا بر سر پدر یا مادرش داد زد، حق‌نداری آن را برای دیگران بازگو کنی و مؤید این احتمال وحدت سیاق با «ما رأته عیناه» است.^۱ به هر حال اصل این اطلاق را می‌توان از روایت محمدبن فضیل استفاده کرد.

با توجه به شمول روایت‌ها نسبت به عیبی که ثابت نیست؛ اما به مؤمن نسبت داده شده است، به طریق اولی شامل عیبی می‌باشد که حتی به گوشمان نخورده و کسی آن را به مؤمنی نسبت نداده است و نسبت‌دادن این چنین عیبی به مؤمن، ابرز مصداق‌های تهمت و افک خواهد بود.

۳. در آن قسم از گناهایی که واقعاً محقق شده‌اند، لازم نیست شرایط غیبت جمع باشد؛ به‌طور مثال، حتی اگر آن گناه، علنی هم باشد و شخص، متجاهر به آن باشد، باز هم نباید نزد دیگران منتشر شود. از آن‌جا که به‌وسیله ادله خاصه جواز بازگوکردن فسق و گناه شخص متجاهر به فسق اثبات شده است؛ پس این مورد استثنا و تقییدی به اطلاق آیه شمرده می‌شود و همچنین در موردی که خود شخص مرتکب فحشا، در مجلس حاضر باشد- که بنابر تعریف فقیهان از غیبت، غیبت صادق نیست^۲- اما در این‌جا اشاعه فحشا محقق شده و مشمول آیه است.

۴. لازم نیست این بازگوکردن عیب، نزد عموم مردم باشد؛ اگرچه اگر ما می‌بودیم و خود کلمه شیوع، ظهور آن در بازگوکردن نزد عموم بود- هم‌چنان‌که پیش از این در

۱. مجلسی، مرآة العقول، ج ۱۰، ص ۴۳۰.

۲. خویی، مصباح الفقاهة، ج ۱، ص ۳۲۹.

بحث از معنای لغوی شیوع این مطلب گذشت^۱ - اما با توجه به اطلاق روایت‌ها، آیه در صورت نقل عیب نزد عده معدود و حتی نزد یک نفر نیز صادق است.

ممکن است ادعا شود که امر ما دائر بین ارتکاب یکی از دو خلاف ظاهر است یا این که ظهور روایت را بپذیریم و بگوییم: «فاش‌کننده فحشا حتی نزد یک نفر»، در حقیقت - و نه در ادعا و تنزیل - از مصداق‌های آیه است و از «شیوع‌دهندگان فحشا» شمرده می‌شود که طبیعتاً باید از ظهور شیوع‌الخبر در آشکارشدن نزد عموم رفع ید کنیم یا این که بر ظهور شیوع‌الخبر در آشکارشدن نزد عموم تحفظ کنیم؛ اما بگوییم ادخال «فاش‌کننده فحشا حتی نزد یک نفر» تحت موضوع «شیوع‌دهنده فحشا» تنزیلی است؛ یعنی الحاق موضوعی کرده به داعی الحاق حکمی، مانند «ولد العالم عالم» و وقتی این گونه بود، با توجه به کثرت پدیده «الحاق حکمی به لسان الحاق موضوعی» در لسان شرع و عرف، باید خلاف ظاهر دوم را مرتکب شد.^۲

بررسی جهت چهارم به این صورت است که همان‌طور که گذشت تطبیق مورد روایت بر آیه سبب می‌شود آیه بر روایت قرینیت پیدا کند؛ پس اگر آیه از جهتی ظاهر در تقید و محدودیتی بود، از ابتدا مانع انعقاد اطلاق برای صدر «من قال فی مؤمن ما رأته عیناه و سمعته أذناه» خواهد شد و در ما نحن فیه به قرینه واژه اشاعه - که ظهور در بازگرفتن نزد عموم دارد - محدوده دلالت صدر نیز طبق همان خواهد بود؛ بنابراین برای مناقشه در این اطلاق حتی نوبت به کلام مرحوم امام علیه السلام نیز نیست.

ب) مواردی از اشاعه فحشا که نمی‌توان حرمتشان را به وسیله آیه اثبات کرد: نسبت به برخی از مواردی از اشاعه فحشا که غیبت یا تهمت نیستند باید کمی درنگ کرد که آیا مشمول آیه هستند یا خیر؟ ما در این جا دو دسته را بررسی می‌کنیم:

۱. مواردی که منتشرکننده فحشا و معصیت، خودش مرتکب آن شده باشد؛ به‌طور مثال: از فحشایی که مرتکب شده فیلم گرفته و آن را در شبکه‌های اجتماعی به اشتراک می‌گذارد که این جا هیچ‌یک از عنوان‌های غیبت یا تهمت صادق نیست؛ اما آیا می‌توان به عنوان اشاعه فحشا آن را حرام دانست؟

۱. ابن‌منظور، لسان العرب، ج ۸، ص ۱۹۱.

۲. امام‌خمینی، المکاسب‌المحرمة، ج ۱، ص ۴۴۶.

برخی از فقیهان در حرمت اقرار و اعتراف به گناه به عنوان اشاعه فحشا تمسک کرده‌اند؛^۱ اما استفاده حرمت این فرض، از آیه شریفه مشکل است؛ زیرا فرضی که در آیه با توجه به شأن نزول و مانعیت «قدر متیقن در مقام مخاطب» از انعقاد اطلاق مد نظر است این می‌باشد: معصیتی را که دیگری مرتکب شده است یا به وی نسبت می‌دهند، اشاعه داده نشود. روایت‌های بیان‌شده نیز اطلاقی از این جهت ندارند؛ زیرا موردشان ویژه بازگوکردن معصیتی است که دیگری مرتکب شده یا به وی نسبت داده‌اند؛ مگر این‌که حرمت اشاعه فحشا و بازگوکردن معصیت با این سعه را از راه دیگری غیر از این آیه اثبات کنیم.

۲. در فرض‌هایی که فحشا و معصیت، انتشار یابد بدون این‌که به کسی منسوب شود؛ به طور مثال، فیلمی را اشاعه دهد و در معرض دید عموم قرار دهد که مضمون آن فحشایی است که دیگران مرتکب شده‌اند بدون این‌که چهره‌شان در فیلم منعکس شده باشد یا چهره‌شان به صورت مبهم و به اصطلاح، شطرنجی منعکس شده باشد و البته غرض خاص و مبرر شرعی یا عقلایی نیز در نشر آن نباشد که این‌جا هم هیچ‌یک از عنوان‌های غیبت یا تهمت صادق نیست؛ اما آیا می‌توان به عنوان اشاعه فحشا آن را حرام دانست؟

به همان بیان که در فرض پیش گذشت، استفاده چنین معنای کلی از آیه مشکل است؛ به عبارت دیگر، اگر از آیه استفاده شود که اشاعه فحشا به این دلیل حرام است که باعث هتک آبروی مؤمن می‌شود؛ پس نمی‌توان حرمت این دو فرض را از آیه استفاده کرد؛ زیرا در این دو فرض هتک حرمت شخص دیگری اتفاق نمی‌افتد؛ اما اگر از آیه این مسئله را استفاده کنیم که برای حفظ سلامت اخلاقی جامعه مؤمنان و از بین نرفتن عفت عمومی نباید خبر فحشا را بین خود آن‌ها نشر داد^۲ یا برای حفظ عزت و سربلندی جامعه اسلامی و حفظ آبروی جامعه مؤمنان در چشم دیگر ملل نباید خبر فحشایی که مرتکب می‌شوند را اشاعه داد و به گوش دیگر ملل و نحل رساند^۳ یا نباید فحشایی که مرتکب نشده‌اند و

تأیید

۱۰۵

۱. مکارم شیرازی، أنوار الفقاهة، کتاب الحدود و التعزیرات، ص ۱۵۳؛ صادقی‌تهرانی، البلاغ، ص ۳۵۲؛ البته اقرار به معصیت در فرضی که شخص بخواهد خود را با حله تطهیر کند نزد فقیهان حرام نیست؛ هر چند همان را نیز برخی حرام دانسته‌اند؛ ر.ک به: تبریزی، أسس الحدود و التعزیرات؛ ص ۵۶؛ گلپایگانی، الدر المنضود، ج ۱، ص ۱۳۶.

۲. یزدی، فقه القرآن، ج ۲، ص ۳۱۲.

۳. صدر، ما وراء الفقه، ج ۶، ص ۳۸۷.

به دروغ به آنان نسبت می‌دهند تا آنان را بین دیگر امم مفتضح گردانند، اشاعه شود؛^۱ پس می‌توان حرمت این دو فرض را نیز از آیه استفاده کرد.

اما شأن نزول آیه - که می‌تواند قدر متیقن در مقام تخاطب شمرده شود - همان جهت اول است^۲ و استظهار جهت دوم از آیه مشکل است و اما روایت‌ها نیز اطلاق از این جهت ندارند؛ هر چند مورد آیه را منحصر به مورد روایت‌ها - مواردی که هتک آبروی مؤمنی پیش آید - نمی‌دانیم بلکه برعکس؛ از «مِن» تبعیضیه در روایت «فهو من الذین ...» استفاده می‌شود مورد آیه اعم از مورد روایت‌هاست؛ اما این که این عموم و سعه تا چه حد است و شامل این دو فرض - که در آن‌ها هتک مؤمن مشخصی صورت نمی‌گیرد - نیز می‌شود یا خیر؟ به تأمل نیاز دارد؛ چرا که ممکن است اعم بودن آیه از این لحاظ باشد که هم موارد اشاعه خود فاحشه را شامل باشد و هم موارد اشاعه خبر آن که در این صورت مورد روایت‌ها اخص از مورد آیه خواهد بود؛ زیرا فقط به فرض اشاعه خبر فحشا ناظر هستند؛ بنابراین حرمت اشاعه خبر فحشا در مواردی که فاعل فحشا مبهم و ناشناخته باشد از آیه استفاده نمی‌شود؛ هر چند جواز آن را نیز با ثبوت جواز «غیبت شخص مبهم» نمی‌توان اثبات کرد؛ زیرا این عنوان با عنوان مورد بحث ما - که عبارت است از «اشاعه خبر فحشا به صورتی که فاعلش مبهم باشد» - متفاوت است و در بحث ما خود جهت «اشاعه بودن» نقل خبر و «فحشا بودن» آن گناه مداخلیت دارد.

حاصل کلام: اخص بودن دلالت آیه از مدعا

خلاصه کلام این شد که با توجه به دیگر قرینه‌ها - به ویژه قرینه دوم - این گونه نیست که مراد از آیه حرمت خصوص اشاعه خود فحشا باشد؛ بلکه حرمت اشاعه خبر فحشا نیز از آیه استفاده می‌شود؛ اما در عین حال با این آیه فقط بخشی از مدعا ثابت می‌شود؛ یعنی فقط حرمت مواردی از اشاعه و بازگرفتن خبر فحشا ثابت می‌شود که پای آبروی مؤمنی در بین باشد و نقل خبر فحشا باعث ریخته شدن آبروی وی شود؛ اما

۱. چه بسا از اطلاق کلام محقق اردبیلی^۳ ذیل آیه بتوان این معنا را استفاده کرد. زبدة البیان، ص ۳۸۷.
 ۲. بنابراین برخی در آیه شریفه وجه حرمت اشاعه را همین حفاظ بر اعراض دانسته‌اند. سیوری حلّی، کنز العرفان، ج ۲، ص ۳۴۷؛ البته از این کلام حصر وجه حرمت اشاعه در حفاظ بر اعراض استفاده نمی‌شود؛ اما احتمال خصوصیت این وجه می‌رود که درباره آیه نیز ملحوظ است؛ چنانچه صاحب کنز العرفان گفته است.

مواردی که این گونه نباشد و اشاعه خبر فحشا باعث کم‌رنگ شدن عفت عمومی و حیا در جامعه شود و زمینه فساد مسلمانان یا باعث ننگ و لکه‌دار شدن حیثیت جامعه مسلمانان شود و ... استفاده حرمت این موارد اشاعه فحشا از آیه مشکل می‌باشد؛ پس این دلیل اخص از مدعاست.

۲. آیه ۱۴۸ سوره نساء

لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظَلَمَ وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا عَلِيمًا؛
خداوند متعال ﷻ از میان گفتارها آن گفتاری که باعث آشکار کردن بدی می
شود را دوست نمی‌دارد مگر از کسی که ستم‌دیده است.^۱

تقریب استدلال: مراد از جهر، آشکار کردن^۲ و (من) در (من القول) تبعضیه است و جار و مجرور (من القول) متعلق به (لا یحب) می‌باشد^۳ و مراد از سوء هر گونه بدی و زشتی بوده و مستفاد از تعبیر (لا یحب) مبعوضیت و حرمت است؛ بنابراین بسیاری از فقیهان به همین آیه برای حرمت غیبت تمسک جسته‌اند؛^۴ پس معنای آیه این است: «خداوند متعال ﷻ از میان گفتارها آن گفتاری را که آشکارکننده و کاشف از بدی‌ها و زشتی‌ها باشد مبعوض می‌دارد؛ مگر از کسی که ستم‌دیده است».

تأجتهاد

بر کسی مخفی نیست که این مبعوضیت و حرمت اختصاصی به قول و گفتار ندارد و به‌طور کلی هر چیزی که سبب آشکار شدن سوء شود- مانند کتابت، اشاره یا به معرض دید گذاشتن فیلم و عکس با محتوای زشت و ... - همین حرمت را دارد؛ بنابراین نه تنها با این آیه حرمت عنوان «اشاعه فحشا» بلکه حرمت عنوانی وسیع‌تر از آن ثابت می‌شود که عبارت است از: «آشکار کردن مطلق اعمال قبیح و ناپسند»؛ چه فحشا و معصیتی که قبحش شدید یا برای همه بین است باشد یا نباشد و اصلاً چه قبح آن شرعی باشد و چه عرفی باشد^۵ و چه اشاعه (اظهار نزد عموم) صادق باشد و چه نباشد

۱. سوره نساء، آیه ۱۴۸.

۲. ابن فارس، معجم مقاییس اللغة، ج ۱، ص ۴۸۷.

۳. کلانتر، کتاب المکاسب المحشی، ج ۳، ص ۳۰۹.

۴. شیخ‌انصاری، کتاب المکاسب، ج ۱، ص ۳۱۵؛ ابن عاشور تونسلی، التحرير و التنویر، ج ۴، ص ۲۹۴.

۵. ر.ک. به: مکارم‌شیرازی، الأمل، ج ۳، ص ۵۰۹.

و فقط نزد عده معدودی آشکار شود و از همه مهم‌تر، چه سبب هتک آبروی مؤمنی بشود و چه نشود و اطلاق از جهت اخیر همان چیزی بود که با آیه سابق اثبات نشد. مؤید این برداشت عام از (الجهر بالسوء من القول)، تفسیر برخی از مفسران معروف است؛ مانند مجاهد که ذیل آیه این‌گونه گفته است:

خداوند متعال ﷻ دوست نمی‌دارد کسی دیگری را مذمت کند یا از دست وی شکایت کند یا وی را به زشتی یاد کند، مگر اینکه مظلوم شده باشد؛ بنابراین جایز است که از دست ظالم شکایت کند و کار وی را ظاهر سازد و به زشتی رفتارش را یاد کند تا مردم از وی بپرهیزند.^۱

مرحوم علامه طباطبایی رحمته الله علیه می‌نویسد:

مفسران هر چند در تفسیر کلمه «سوء» اختلاف کرده‌اند که به چه معناست، بعضی گفته‌اند: نفرین است، بعضی دیگر گفته‌اند: بیان کردن خصوص ظلم او است و از این قبیل معانی دیگر اما تمام این معانی مشمول اطلاق آیه شریفه می‌باشد.^۲

البته ادعای ما این است که این اطلاق حتی شامل فرضی که آن سوء و عمل قبیح به کسی منتسب نشود هم هست، به شرط این‌که زشتی آن عمل به حدی باشد که حتی نقل و حکایت آن هم زشت و قبیح باشد.

مناقشه اول در آیه

مفسران - تا آن‌جا که نگارنده بررسی کرده است - «من القول» را متعلق به فعل مقدر و حال برای «السوء» می‌دانند؛^۳ بنابراین مراد از (السوء من القول) قول زشت و قبیح است^۴ مانند شتم،^۵ لعن و ... و مؤید این مدعا^۶ یا دست کم احتمال، روایت مرسله‌ای است که

۱. ر.ک. به: طبرسی، مجمع البیان، ج ۳، ص ۲۰۲.
 ۲. طباطبایی، المیزان، ج ۵، ص ۱۲۴.
 ۳. عکبری، التبیان فی إعراب القرآن، ص ۱۱۷؛ دعاس، إعراب القرآن الکریم، ج ۱، ص ۲۳۱؛ درویش، إعراب القرآن و بیانه، ج ۲، ص ۳۶۵.
 ۴. ر.ک. به: مدنی شیرازی، الطراز الأول، ج ۷، ص ۲۳۴.
 ۵. «الشتمُ: السب»؛ طریحی، مجمع‌البحرین، ج ۶، ص ۹۸؛ ابن‌منظور، لسان‌العرب، ج ۱۲، ص ۳۱۸.
 ۶. ایروانی، حاشیة المکاسب، ج ۱، ص ۳۲.

آیه را به شتم تطبیق کرده است:

لَا يُحِبُّ اللَّهُ الشُّتْمَ فِي الْإِتِّصَارِ؛

خداوند متعال ﷻ دشنام‌دادن در مقام انتقام‌جویی را دوست نمی‌دارد.

مؤید دیگر، برداشت مفسران معروفی مانند ابن عباس و قتاده است که استثناء «إِلَّا مَنْ ظَلِمَ» را این‌گونه معنا کرده‌اند: «مگر مظلوم که وی حق دارد کسی را که به وی ظلم کرده نفرین کند».^۱

پس آیه طبق این احتمال اجنبی از مدعا است و ارتباطی به نقل و بیان مساوی و قبائح ندارد. باید توجه داشت استدلال فقیهان به این آیه برای اثبات حرمت غیبت نیز شاهد برای مدعا نیست؛ زیرا برای تطبیق آیه بر غیبت دو راه موجود است: یکی این که «الجهر بالسوء من القول» را به معنای حکایت و اظهار کارها و صفت‌های زشت و قبیح بدانیم نه آشکارا انجام‌دادن قول زشت و قبیح که در این صورت غیبت را نیز شامل است؛ چرا که غیبت، اظهار و کشف ما ستره الله است و دیگر این‌که «الجهر بالسوء من القول» را به معنای آشکارا انجام‌دادن قول زشت و قبیح بدانیم نه حکایت و اظهار کارها و صفت‌های زشت و قبیح که باز هم شامل غیبت خواهد شد؛ زیرا غیبت هم مانند فحش، ناسزا و لعن از گفتارهای زشت و قبیح شمرده می‌شود، هم از نظر شرع و هم از نظر عرف؛ بنابراین کسی که در جمعی غیبت می‌کند، آشکارا مرتکب گفتار قبیح و سوء شده است.

اگرچه این آیه دلیل بر حرمت غیبت هم بشود؛ اما نمی‌تواند دلیل بر مدعای ما باشد و حرمت مطلق حکایت از مساوی قبائح را اثبات کند؛ زیرا ممکن است آیه در صدد بیان حکم اقوالی باشد که خودشان سوء و قبیح هستند.

پاسخ مناقشه:

این‌که «السوء من القول» در کلمات مفسران به معنای کلام زشت دانسته شده مانع از استدلال به آیه نمی‌شود؛ زیرا قضیه از دو حال خارج نیست: یا از ابتدا استظهار از آیه همان است که در تقریب استدلال گذشت یا استظهار مفسران را می‌پذیریم که باز هم می‌توان مدعا را طبق همین استظهار اثبات کرد؛ زیرا قول سوء اختصاص به قولی ندارد که

۱. جصاص، أحكام القرآن، ج ۳، ص ۲۸۱.

خودش فی نفسه سوء و زشت باشد و شامل قولی که ثانیاً و بالعرض زشتی پیدا کرده نیز می شود و نزد عرف، قول حاکی از قبائح و زشتی ها نیز قبیح و زشت است، چه باعث ریختن آبرو یا ایدای مؤمنی شود- که در این صورت زشتی آن بسیار روشن است و به طور معمول عنوان غیبت یا بهتان و ... بر آن صادق خواهد شد- و چه این گونه نباشد و آن حکایت از عمل قبیح و زشت و فاحشه، بدون انتساب به یک انسان مشخص صورت گیرد؛ بنابراین خداوند تعالی ﷻ به حکم آیه آن را دوست نمی دارد؛ پس هر کدام از این دو استظهار (قول سوء و قول حاکی از سوء) را قبول کنیم یا مردد بین این دو معنا شویم، مطلوب ثابت می شود.

می توان در این پاسخ مناقشه کرد که هر قول حاکی از قبائح و زشتی ها این گونه نیست که نزد عرف قبیح و زشت باشد؛ بلکه بسیاری از آن ها از دید عرف قبیح شمرده نمی شوند.

ممکن است تعدادی روایت که ذیل آیه نقل شده در تأیید استظهار بیان شده در تقریب استدلال مطرح شود که عبارت هستند از:

۱. مرحوم عیاشی در تفسیرش از ابوالجارود و وی از امام صادق ﷺ نقل می کند:

الجهر بالسوء من القول أن يذكر الرجل بما فيه؛

گفتاری که باعث آشکارکردن بدی می شود این است که شخص به آنچه در او وجود دارد، یاد شود (یا آن را ذکر کند).

واضح است که در این روایت، جهر به سوء بر بیان و حکایت شخص از مساوی و قبائح تطبیق شده، نه بر کلام قبیح و زشتی که فی نفسه زشت باشد. حال در روایت دو احتمال هست:

الف) کلمه «الرجل» در روایت نائب فاعل باشد (یا مفعول باشد و فاعل یذكر ضمیر مستتر باشد) و مراد از روایت این است که خداوند متعال ﷻ دوست نمی دارد عیب هایی را که حتی در دشمنت هست بر ملا کنی [چه رسد به عیب هایی که در وی نیست]؛

ب) «الرجل» فاعل باشد و ضمیر در «فیه» به خودش برگردد؛ یعنی خداوند متعال ﷻ دوست نمی دارد انسان مساوی و عیوب خودش را برای دیگران حکایت کند اما به هر حال معنای روایت مطابق با مطلوب ماست.

بررسی دلالت روایت: روایت عیاشی دلالتی بر مطلوب ندارد؛ زیرا بیان عیوب شخص (غیبت) خودش یک نوع قول سوء و زشت می باشد که آیه بر آن تطبیق شده است.

۲. مرحوم طبرسی رحمته الله در **مجمع البیان** نوشته است:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ رحمته الله إِنَّ الضَّيْفَ يَنْزِلُ بِالرَّجُلِ فَلَا يُحْسِنُ ضَيْفَاتَهُ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَذْكَرَ سُوءَ مَا فَعَلَهُ؛

مهمان برای شخص می آید که خوب میزبانی نمی کند که گناهی ندارد کار بدش را ذکر کند.^۱

در این روایت نیز آیه بر بیان و حکایت یک عمل ناپسند تطبیق شده است که عبارت باشد از کم کاری در مهمان نوازی.

بررسی سندی: البته تمام این روایت های بیان شده - چه این دو روایت و چه آن روایتی که **مجمع البیان** از حضرت ابی جعفر نقل کرده بود و آیه را بر شتم تطبیق کرده بود - به علت مرسله بودن ضعیف السند هستند؛ بنابراین در حد مؤید قابل استفاده هستند.

مناقشه دوم در آیه

مستفاد از تعبیر (لا یحب) مطلق کراهت می باشد که هم با کراهت مصطلح سازگار است و هم با حرمت و این اشکال به کسانی که برای اثبات حرمت غیبت به آیه تمسک کرده اند نیز وارد است؛^۲ بنابراین قدر متیقن از این تعبیر، کراهت جهر به سوء خواهد بود؛ هر چند برخی از بزرگان از این آیه استظهار حرمت کرده و هم چنان که گذشت به این آیه برای حرمت غیبت تمسک جسته اند و برخی به قرینه تناسب حکم و موضوع حرمت را استظهار کرده اند؛^۳ اما با توجه به مناقشه ای که بیان شد این استظهار مشکل است.

تأیید

تأیید

۱. طبرسی، مجمع البیان، ج ۳، ص ۲۰۲.

۲. ایروانی، حاشیه المکاسب، ج ۱، ص ۳۲؛ موسوی خویی، مصباح الفقاهة (المکاسب)، ج ۱، ص ۳۱۹.

۳. کلانتر، کتاب المکاسب (المحشی)، ج ۳، ص ۳۰۹.

دلیل دوم بر حرمت: روایت‌ها

بسیاری از روایت‌های مربوط به مسئله، ذیل آیه‌ها مطرح و معلوم شد که قدر متیقن از موارد اشاعه فحشایی که به قرینه این روایت‌ها، تحت آیه ۱۹ سوره نور قرار گرفته و محکوم به حرمت می‌شوند، جایی است که آبروی مؤمنی از بین رود؛ اما دیگر موارد اشاعه را نمی‌توان با تمسک به آیه حرام دانست و اساساً دلالت آیه «لایحب الله الجهر بالسوء» بر حرمت محل تردید است و روایت‌های بیان‌شده ذیل آن نیز کمکی به اثبات حرمت نمی‌کردند. حال در این مقام به پاره‌ای از روایت‌های دیگر اشاره می‌کنیم:

۱. روایت اسحاق بن عمار

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَنْ أذَاعَ فَاحِشَةً كَانَ كَمُبْتَدِئِهَا...؛

رسول خدا ﷺ فرمود: کسی که فاحشه‌ای را منتشر کند مانند انجام دهنده آن است.^۱

روایت از حیث سند، صحیح است و مشکلی ندارد و از نظر دلالت باید این‌گونه تقریب شود که اگرچه معنای اذاعه نیز مانند اشاعه، نشر دادن و افشاست^۲ و بالطبع ظاهر از «اذاعه فاحشه» فی نفسه و با غمض نظر از قرینه‌ها، نشر دادن و افشای خود فاحشه است به این که به‌طور مثال مرتکب فاحشه، آن را در ملاء عام و در دید عموم انجام دهد و با این کار خود، فاحشه را افشا کند یا پیاپی فاحشه‌ای را مرتکب شده و باعث اشاعه آن شود؛ اما با توجه به این که در روایت، «مذیع فاحشه» تشبیه به «مبتدی فاحشه» شده است؛ بنابراین «مذیع فاحشه» باید به‌گونه‌ای معنا شود که غیر از «مبتدی فاحشه» باشد و حال آنکه کسی که فاحشه را در ملاء عام انجام می‌دهد خود مبتدی فاحشه است؛ چرا که به معنای فاعل الفاحشه است؛ یعنی کسی که آن فاحشه را مرتکب می‌شود و وجه اطلاق کلمه مبتدی بر فاعل این است که چون مذیع و بازگوکننده فاحشه نیز به منزله خود فاعل فاحشه است؛ پس ادعاء وی نیز فاعل فاحشه است؛ اما وی فاعل دوم شمرده

۱. کلینی، الکافی، ج ۴، ص ۸۰.

۲. ابن‌منظور، لسان العرب، ج ۸، ص ۹۹.

می‌شود و فاعل اول فاحشه (مبتدی فاحشه) همان فاعل حقیقی فاحشه خواهد بود؛^۱ بنابراین معنای روایت این است که وقتی شخصی ابتدا فاحشه‌ای را مرتکب شده؛ سپس دیگری آن را اذاعه می‌کند یعنی خبر آن را آشکار می‌کند، آن شخص مذیع مانند همان کسی است ابتداءً مرتکب آن فاحشه شده بوده است.

مؤید این استظهار - که اذاعه را به معنای نشر و افشای خبر فحشا بگیریم نه نشر خودش - وحدت سیاق در روایت است؛ چرا که در فقره دیگر از روایت، بحث تعییر مطرح شده که آن هم از مقوله بازگوکردن گناهان و عیوب است؛ البته به شکل توییح و سرزنش.

مناقشه دلالی

ممکن است این روایت از حیث دلالت مورد مناقشه واقع شود؛ زیرا ممکن است مراد از «مبتدی فاحشه» مطلق فاعل و مرتکب فاحشه نباشد؛ وگرنه طبیعی این بود که به جای تعییر به «کان کمبتدیها»، بفرماید: «کان کفاعلها»؛ بنابراین مبتدی فاحشه در ظاهر به معنای یک نوع مرتکب خاص می‌باشد و آن عبارت است از مرتکبی که برای نخستین بار یک نوع فحشا را انجام داده و سبب یک نوع بدعت و سنت سیئه می‌شود که طبیعتاً به حکم «مَنْ سَنَّ سُنَّةً سَيِّئَةً فَلَهُ وَزْرٌ مِّنْ عَمَلِ بِهَا»؛ کسی که سنت بدی را گذاشت، گناه هر کسی که به آن عمل کند، برای اوست، با بنا نهادن این بدعت و سنت سیئه در وزر و گناه مرتکبان بعدی این فحشا شریک است؛ حال این روایت در صدد تشبیه مذیع نفس فاحشه (نه مذیع خبر آن) به مبتدع و سنت‌گذار است و می‌خواهد بفرماید: کسی که فاحشه‌ای را افشا و آن را منتشر می‌کند، وی نیز مانند مبتدع آن فاحشه در وزر و گناه مرتکبان آن فاحشه شریک است؛ بنابراین روایت ارتباطی به محل بحث (یعنی منتشرکردن خبر فاحشه) نخواهد داشت و البته اگر این معنا را از روایت استظهار هم نکنیم، دست‌کم احتمال آن می‌رود^۲ و «إِذَا جَاءَ الْإِحْتِمَالُ بَطْلُ الْإِسْتِدْلَالِ».

۱. «کان کمبتدیها» فاعلها و إنما عبر عنه بالمبتدئ لأن المذیع كالفاعل فهو بالنسبة إليه مبتدأ؛ مجلسی، مرآة العقول، ج ۱۰، ص ۴۰۴.

۲. مجلسی، مرآة العقول، ج ۱۰، ص ۴۰۴.

اگرچه در دلالت روایت مناقشه کرده، استدلال به آن را برای اثبات مدعا تمام ندانستیم؛ اما بر فرض تمامیت استدلال، از جهت‌هایی اطلاق دارد که آیه‌ها دلالت بر این جهت‌های از اطلاق نداشتند:

الف) این روایت از این نظر اطلاق دارد که این اذاعه فاحشه باعث هتک آبروی مؤمنی مشخص شود و تحت حرمت غیبت یا بهتان و امثال این دو قرار بگیرد یا خیر؛ تحت ادله حرمت غیبت یا بهتان و امثال آن‌ها قرار نگیرد و این که ذیل، مربوط به تعییر و هتک آبروی مؤمن است، مانع اطلاق صدر از این جهت نمی‌شود.

ب) ظاهراً در مفهوم اذاعه بر خلاف اشاعه، ظهور خبر نزد عموم در نظر گرفته نشده است؛ چرا که در تفسیر آن - برخلاف تفسیر اشاعه - این قید بیان نشده؛^۱ البته در کتاب العین اذاعه به همان اشاعه تفسیر شده؛^۲ اما محتمل است این تفسیر از جهت اصل معنا باشد نه ویژگی‌ها و جزئیات آن؛ به هر حال احراز نمی‌شود که در اذاعه نیز انتشار نزد عموم در نظر گرفته شده باشد؛ بنابراین اگر اذاعه مقید به انتشار و آشکار شدن نزد عموم نباشد، روایت شامل نقل و بازگو کردن فاحشه حتی نزد عده کم و معدود نیز خواهد بود.

۲. روایت تفسیر «نفحات الرحمن»

در تفسیر نفحات الرحمن^۳ تألیف مرحوم آقا شیخ محمد نهایندی^۴ این روایت ذیل آیه ۱۹ سوره نور نقل شده است:

قَالَ النَّبِيُّ ﷺ إِنِّي لَأَعْرِفُ قَوْمًا يَضْرِبُونَ صُدُورَهُمْ ضَرْبًا يَسْمَعُهُ أَهْلُ النَّارِ وَ هُمْ الْهَمَّازُونَ اللَّمَّازُونَ الَّذِينَ يَلْتَمِسُونَ عَوْرَاتِ الْمُسْلِمِينَ وَ يَهْتِكُونَ سِتْرَهُمْ وَ يُشِيعُونَ فِيهِمْ مِنَ الْفَوَاحِشِ مَا لَيْسَ فِيهِمْ؛

پیامبر اکرم ﷺ فرمود: مردمی را می‌شناسم که چنان به سینه‌های آن‌ها می‌زنند که اهل جهنم صدای آن را می‌شنوند و آنان عیب‌جویان و مسخره‌کنندگان هستند؛ همان‌هایی که در پی اسرار مسلمانان و امور مخفی آنان

۱. «دَاعُ: الْحَدِيثُ (ذَيْعاً) وَ (ذُيُوعاً) اُنْتَشَرَ وَ ظَهَرَ وَ (أَدْعَتْهُ) أَظْهَرْتُهُ؛ فيومي، المصباح المنير، ج ۲، ص ۲۱۳.
 ۲. «الدُّعْبُ: إِشَاعَةُ الْأَمْرِ. أَدْعَتْهُ فِدَاعُ»؛ فراهیدی، کتاب العین، ج ۲، ص ۲۳۰.
 ۳. به نقل از: مجتهدی‌تهرانی، کتاب سه رساله، ص ۱۰۸.

هستند و از مسلمانان پرده‌داری می‌کنند و آنان کسانی هستند که قبایح و منکراتی را که مردم مرتکب نشده‌اند درباره آن‌ها منتشر می‌کنند.^۱

با توجه به سیاق روایت که در آن فقراتی «همآزون، لمآزون، یهتکون ستورهم» بیان شده است که درباره نقل و بازگوکردن اشاعه است نه انتشار خود اشاعه، می‌توان از ذیل روایت (یشیعون فیهم من الفواحش ما لیس فیهم) حرمت اشاعه خبر فحشا را استفاده کرد.

نکته ویژه‌ای که از این روایت می‌توان استفاده کرد، حرمت بازگوکردن فواحشی است که خارجاً اتفاق نیفتاده‌اند؛ یعنی اگر فواحشی را که مؤمنان مرتکب نشده‌اند به آنان نسبت دهند تا وجهه شخص آنان یا جامعه آنان را مشوه کنند، مرتکب حرام شده‌اند و مستحق عقاب الاهی خواهند شد. چه بسا روایت اطلاق داشته باشد و دلالت آن بر حرمت اشاعه فحشا بین مؤمنان مخصوص فرض نسبت‌دادن به آن‌ها نباشد؛ بلکه شامل فرضی که فواحش را بین آن‌ها اشاعه دهند بدون این که به آنان نسبت دهند - به این که با داستان، فیلم یا نقاشی و ... آن فواحش را برای مؤمنان تداعی کنند تا قبح این کار بینشان ذره‌ذره ریخته شود و آنان نیز به تدریج مرتکب آن فواحش بشوند - نیز هست؛ زیرا عبارت «فیهم» در روایت لزوماً به همراه نسبت‌دادن نیست؛ هرچند قدر متیقن از روایت با توجه به سیاق آن - که در دیگر فقرات موجود در سیاق روایت، نسبت‌دادن مفروض است - همان فرض نسبت‌دادن فواحش به مؤمنان می‌باشد؛ بنابراین استفاده اطلاق روایت نسبت به این جهت مشکل است. به هر حال در سند این روایت مشکل وجود دارد؛ چرا که در منابع شیعی وارد نشده است؛ مگر در برخی از کتاب‌های متأخر.^۲

دلیل سوم بر حرمت: صدق عناوین محرمه دیگر

دلیل دیگری که مستند حرمت اشاعه فحشاست، شمول برخی از عنوان‌های محرمه نسبت به آن است؛ عنوان‌هایی مانند اعانه بر اثم، ترویج فساد و فتنه، ذلیل، بی‌آبروکردن جامعه اسلامی و

۱. فخر رازی، مفاتیح الغیب، ج ۲۳، ص ۳۴۶.

۲. مجتهدی‌تهرانی، کتاب سه رساله، ص ۱۰۸ از تفسیر نفعات الرحمن؛ حائری‌تهرانی، مقتنیات الدرر و ملتقطات الثمر، ج ۷، ص ۳۲۷.

۱. **اعانه بر اثم:** عنوان اعانه بر اثم و گناه یکی از عنوان‌های محرمه در شریعت اسلام و حرمت آن در نزد فقیهان امری مشهور است و به ادعای برخی از فقیهان شبهه ای در آن نیست^۱ و بر متتبع در کلمات آن‌ها این مطلب مخفی نیست. این عنوان، مستقل از عنوان اعانه ظالم بر ظلم و عدوان است.^۲ واضح است که اشاعه‌دهنده فحشا راه را برای پیروان هوای نفس هموار می‌کند و بستر شهوت‌رانی و ابزار آن را با ارائه و نشر فیلم‌ها، تصاویر و داستان‌های مستهجن و قبیح و مشتمل بر مضمون‌های غیراخلاقی، فراهم می‌سازد و در عین حال با آلوده‌ساختن جوّ عمومی جامعه قبح فواحش را در دید مردم کم‌رنگ کرده و همزمان سبب وسوسه افراد سالم و پاک نیز خواهد شد و به مرور زمان افراد جامعه را قدم‌به‌قدم به ارتکاب گناهان نزدیک‌تر می‌کند.

۲. **ترویج فساد و فتنه:** یکی دیگر از محرمات الهی ترویج فساد و بی‌بندوباری است^۳ و خداوند متعال ﷻ کاری که باعث تکثیر و ترویج گناهان و فساد در جامعه می‌شود را حرام کرده است؛ هم‌چنان‌که فقیهان نیز این مطلب را مسلم می‌دانند و بر تحریم بسیاری از امور به همین عنوان تمسک می‌کنند و می‌گویند فلان چیز به‌علت این‌که سبب ترویج فساد و گناه می‌شود حرام است؛ بنابراین کسی که خبر فحشا را از راه داستان یا فیلم یا تصویر^۴ یا غیر این موارد نشر می‌دهد، آلت و ابزار را برای لذت‌های شهوانی حرام آماده می‌کند و اگر فقیهان دفع و حسم ماده فساد^۵ و حتی تقلیل آن^۶ را واجب می‌دانند، حتماً پدیدساختن ماده فساد و هموارکردن زمینه آن را حرام می‌دانند. افزون بر مفاسد دیگری که نشر اخبار گناهان و قبائح برای جامعه دارد، مانند پدیدساختن بدبینی و سوءظن آحاد جامعه به یکدیگر و از بین بردن حس اعتماد به یکدیگر یا تضعیف باور مسلمانان به دین خودشان و آسیب‌پذیر کردن باورشان در برابر القائات دشمنان دین و مفاسد دیگری که می‌توان تصور کرد.

۱. بهبهانی، حاشیه مجمع الفائدة و البرهان، ص ۷۳۶؛ حسینی‌مراغی، العناوین الفقیهیه، ج ۱، ص ۵۶۵.

۲. بهبهانی، حاشیه مجمع الفائدة و البرهان، ص ۴۰؛ نراقی، مستند الشیعه، ج ۱۴، ص ۹۴.

۳. «الشارع المقدس لا یجیز ترویج الفساد فی المجتمع الإسلامی»؛ تبریزی، صراط النجاه، ج ۵، ص ۳۸۴.

۴. سیستانی، منهاج الصالحین، ج ۲، ص ۱۲.

۵. ر.ک به کلام سید/ابن‌زهره ﷺ در غنیه النزوع به نقل از حسینی‌عاملی، مفتاح الکرامه، ج ۱۱، ص ۸.

۶. «... فأراد الشارع قلع الفساد، أو تقليله...»؛ امام خمینی، المکاسب المحرمه، ج ۱، ص ۱۸۹.

۳. هتک حرمت و ذلیل و بی‌آبرو کردن جامعه اسلامی: بسیار واضح است وقتی شارع حفظ آبروی جامعه مسلمانان را بر آبروی آحاد مسلمانان مقدم می‌داند،^۱ به‌طور قطع هر کاری که به آبرو و سمعه جامعه آنان لطمه زده و سبب تغییر و خورده‌گرفتن دیگران به آنان شود و مایه ننگ و سرافکنندگی و خواری آنان نزد دیگر ملت‌ها شود، در نزد خداوند متعال ﷻ مبعوض و حرام خواهد بود و قاعده مسلم و فراگیر «الاسلام یعلو و لا یُعلی علیه» نیز مؤید همین مطلب بوده و حکم می‌کند که اسلام در تمام بُعدها فائق باشد؛ به ویژه در بُعد فرهنگی که چه‌بسا مهم‌ترین مأموریت وی در همین بُعد است؛ بنابراین هیچ‌کس اجازه از بین بردن علو دین اسلام و جامعه مسلمانان و فراهم‌کردن اسباب سرزنش دشمنان را ندارد.

پر واضح است که اشاعه‌دهنده فحشا و نشردهنده اخبار قباحتی که در بین مسلمانان انجام می‌شود و همچنین کسی که نشر اکاذیب در حق آنان می‌کند و فواحشی که آنان مرتکب نشده‌اند را به وی نسبت می‌دهد، با این کار سبب از بین رفتن آبروی جامعه اسلامی شده است و وجهه آنان را در دید دیگران مخدوش می‌سازد و شارع هرگز راضی به این امر نیست.

تاجتاد

بررسی دلیل سوم

اگرچه از شمول اشاعه فحشا تحت هر کدام از این عنوان‌های محرمه، به روشنی می‌توان حرمت نقل و بازگوکردن فحشا و گناه را حتی در مواردی که باعث هتک آبروی مؤمن معینی نیز نشود، استفاده کرد؛ اما این‌گونه نیست که تمام موارد بازگوکردن خبر فحشا تحت یکی از عنوان‌های محرمه قرار بگیرد؛ بنابراین دلیل سوم نیز اخص از مدعاست.

تاجتاد

۱. بسیاری از فقیهان در موارد گوناگون خواریکردن مسلمانان را مستند حکم به حرمت برخی از کارها دانسته یا برای جلوگیری از تحقق آن، حکم به لزوم برخی از افعال کرده‌اند. ربک به: تبریزی، إرشاد الطالب، ج ۳، ص ۳۶؛ بجنوردی، قواعد فقهیه، ج ۱، ص ۳۵۷؛ جمعی از محققان در پژوهشگاه تحقیقات اسلامی، جهاد در آینه روایات، ج ۲، ص ۱۸۳؛ مطهری، فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۲۰، ص ۳۳۳؛ منتظری‌نجف‌آبادی، رساله استفتاءات، ج ۲، ص ۳۰۱؛ جهاد در آینه قرآن، ج ۲، ص ۳۰۸؛ مکارم‌شیرازی، استفتاءات جدید، ج ۱، ص ۵۱۶.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

از مجموع ادله پیش گفته به این نتیجه می‌رسیم که اشاعه فحشا (نقل و بازگوکردن و نشر اخبار فواحش) حرام است، حال چه سبب ریخته‌شدن آبروی مؤمن در قالب غیبت، بهتان یا اذاعه سرّ مؤمن مشخصی بشود و چه این امور را باعث نشود؛ اما تحت عنوان محرم دیگری واقع شود، به طور مثال، سبب تذلیل و تشویه چهره جامعه مؤمنان یا سبب ترویج ابزار گناه یا اعانه بر اثم شود.

مجرد نقل و بازگوکردن خبر فحشا بدون این که باعث هتک آبروی مؤمن شود یا تحت عنوان‌های محرمه پیش گفته و امثال آن‌ها قرار گیرد، حرام نیست.

برخی از موارد اشاعه فحشا با این که سبب هتک آبروی مؤمن می‌شود حرام نیست و در حقیقت از موارد استثناء اشاعه فحشا محرم شمرده می‌شود؛ مانند موارد دادخواهی و شکایت از ظالم برای بازستاندن حق یا شهادت به فحشا به غرض اجرای حدود الهی یا جرح شاهد و ... که در تمام این موارد مصلحتی اهم نهفته است که اشاعه فحشا را تبریر و توجیه کرده و سبب عدم اتصاف اشاعه فحشا به قبح می‌شود و البته تفصیل بحث در این موارد و بیان ادله و مناقشه‌ها آن مجال دیگری می‌طلبد و از عهده مقاله پیش‌رو خارج است.

منابع و مأخذ

۱. ابن اثیر جزری، مبارک‌بن محمد؛ *النهاية في غريب الحديث والأثر*؛ قم: مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، چ ۱، [بی‌تا].
۲. ابن فارس، ابوالحسین، احمدبن فارس بن زکریا؛ *معجم مقاییس اللغة*؛ قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، چ ۱، ۱۴۰۴ ق.
۳. ابن منظور، محمدبن مکرم؛ *لسان العرب*؛ بیروت: دارالفکر، چ ۳، ۱۴۱۴ ق.
۴. الأزدی، أبوبکر محمدبن حسن بن درید؛ *جمهرة اللغة*؛ المحقق: رمزی منیر بعلبکی؛ بیروت: دارالعلم للملایین، چ ۱، ۱۹۸۷ م.
۵. ازهری، محمدبن احمد؛ *تهذیب اللغة*؛ بیروت: داراحیاء التراث العربی، [بی‌تا].
۶. آل طوق قطیفی، احمدبن صالح؛ *رسائل آل طوق القطیفی*؛ بیروت: دار المصطفی لإحیاء

- التراث، ج ۱، ۱۴۲۲ ق.
۷. آلوسی، سید محمود؛ روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم؛ تحقیق: علی عبدالباری عطیة؛ بیروت: دارالکتب العلمیه، ج ۱، ۱۴۱۵ ق.
۸. ایروانی، علی بن عبدالحسین نجفی؛ حاشیة المکاسب؛ تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ج ۱، ۱۴۰۶ ق.
۹. بحرانی، سید هاشم بن سلیمان؛ البرهان فی تفسیر القرآن؛ قم: مؤسسه بعثه، ج ۱، ۱۳۷۴.
۱۰. بهبانی، محمدباقر بن محمد اکمل؛ حاشیة مجمع الفائدة و البرهان؛ قم: مؤسسه العلامة المجدد الوحید البهبانی رحمته، ج ۱، ۱۴۱۷ ق.
۱۱. تبریزی، جواد بن علی؛ إرشاد الطالب إلى التعلیق علی المکاسب؛ قم: مؤسسه اسماعیلیان، ج ۳، ۱۴۱۶ ق.
۱۲. _____؛ أسس الحدود و التعزیرات؛ قم: دفتر مؤلف، ج ۱، ۱۴۱۷ ق.
۱۳. _____؛ صراط النجاة؛ قم: دارالصدیقة الشهیدة، ج ۱، ۱۴۲۷ ق.
۱۴. جصاص، احمد بن علی؛ احکام القرآن؛ تحقیق: محمد صادق قمحوی؛ بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۵ ق.
۱۵. جمعی از محققان در پژوهشگاه تحقیقات اسلامی؛ جهاد در آینه روایات؛ قم: زمزم هدایت، ج ۱، ۱۴۲۸ ق.
۱۶. حائری تهرانی، میر سید علی؛ مقتنیات الدرر و ملتقطات الثمر؛ تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۷.
۱۷. حرّ عاملی، محمد بن حسن؛ وسائل الشیعة؛ قم: مؤسسه آل البیت علیهم السلام، ج ۱، ۱۴۰۹ ق.
۱۸. حسینی شیرازی، سید محمد؛ إیصال الطالب إلى المکاسب؛ تهران: منشورات اعلمی، ج ۱، [بی تا].
۱۹. حسینی عاملی، سید جواد بن محمد؛ مفتاح الکرامة فی شرح قواعد العلامه؛ بیروت: دار احیاء التراث العربی، ج ۱، [بی تا].
۲۰. حسینی مراغی، سید میر عبد الفتاح بن علی؛ العناوین الفقهیة؛ قم: دفتر انتشارات اسلامی، ج ۱، ۱۴۱۷ ق.
۲۱. درویش، محیی الدین؛ اعراب القرآن و بیانه؛ سوریه: دار الارشاد، ج ۴، ۱۴۱۵ ق.

۲۲. دعاس - حمیدان - قاسم؛ اعراب القرآن الکریم؛ دمشق: دارالمنیر و دارالفارابی، چ ۱، ۱۴۲۵ ق.
۲۳. راغب اصفهانی، حسین بن محمد؛ مفردات ألفاظ القرآن؛ سوریه، لبنان: دارالعلم - الدارالشامیة، چ ۱، ۱۴۱۲ ق.
۲۴. روحانی، محمد؛ منتقى الأصول؛ قم: [بی نا]، چ ۱، ۱۴۱۳ ق.
۲۵. زمخشری، محمود بن عمر؛ أساس البلاغة؛ بیروت: دار صادر، چ ۱، ۱۹۷۹ م.
۲۶. سبحانی تبریزی، جعفر؛ المواهب فی تحریر أحكام المكاسب؛ قم: مؤسسه امام صادق علیه السلام، چ ۱، ۱۴۲۴ ق.
۲۷. سیستانی، سیدعلی؛ الرافد فی علم الأصول؛ قم: دفتر مؤلف، چ ۱، ۱۴۱۴ ق.
۲۸. _____؛ منهاج الصالحین، [بی جا]: [بی نا]، [بی تا].
۲۹. سیفی مازندرانی، علی اکبر؛ دلیل تحریر الوسيلة - الأمر بالمعروف و النهی عن المنکر؛ قم: دفتر انتشارات اسلامی، چ ۱، ۱۴۱۵ ق.
۳۰. سیوری حلی، مقداد بن عبدالله؛ کنز العرفان فی فقه القرآن؛ قم: [بی نا]، چ ۱، [بی تا].
۳۱. شهید ثانی، زین الدین بن علی؛ كشف الريبه؛ [بی جا]: دار المرتضوی للنشر، چ ۳، ۱۳۹۰ ق.
۳۲. شیخ انصاری، مرتضی؛ کتاب المكاسب (مع حواشی الكلاتر)؛ قم: مؤسسه مطبوعاتی دارالکتاب، چ ۳، ۱۴۱۰ ق.
۳۳. _____؛ کتاب المكاسب؛ قم: کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری علیه السلام، چ ۱، ۱۴۱۵ ق.
۳۴. شیرازی، میرزا محمد تقی؛ حاشیة المكاسب؛ قم: منشورات الشریف الرضی، چ ۱، ۱۴۱۲ ق.
۳۵. صاحب بن عباد، اسماعیل؛ المحيط فی اللغة؛ بیروت: عالم الكتاب، چ ۱، ۱۴۱۴ ق.
۳۶. صادقی تهرانی، محمد؛ البلاغ فی تفسیر القرآن بالقرآن؛ قم: مؤلف، چ ۱، ۱۴۱۹ ق.
۳۷. صدر، سید محمد باقر؛ ما وراء الفقه؛ بیروت: دار الأضواء، چ ۱، ۱۴۲۰ ق.
۳۸. صدوق، محمد بن علی بن بابویه؛ الأمالی؛ تهران: کتابچی، چ ۶، ۱۳۷۶.
۳۹. طباطبایی، سید محمد حسین؛ المیزان فی تفسیر القرآن؛ قم: دفتر انتشارات

اسلامی، ۱۴۱۷ ق.

۴۰. طبرسی، فضل بن حسن؛ مجمع البیان فی تفسیر القرآن؛ تهران: انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۷۲.

۴۱. طریحی، فخرالدین؛ مجمع البحرین؛ تهران: کتابفروشی مرتضوی، چ ۳، ۱۴۱۶ ق.

۴۲. طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن؛ الأمالی؛ قم: دارالثقافة، چ ۱، ۱۴۱۴ ق.

۴۳. عسکری، حسن بن عبدالله؛ الفروق فی اللغة؛ بیروت: دارالآفاق الجديدة، چ ۱، ۱۴۰۰ ق.

۴۴. عکبری، عبدالله بن حسین؛ التبیان فی اعراب القرآن؛ عمان: بیت الافکار الدولیه، [بی تا].

۴۵. عیاشی، محمد بن مسعود؛ تفسیر العیاشی؛ تهران: المطبعة العلمية، چ ۱، ۱۳۸۰ ق.

۴۶. فخر رازی، محمد بن عمر؛ مفاتیح الغیب؛ بیروت: داراحیاء التراث العربی، چ ۳، ۱۴۲۰ ق.

۴۷. فراهیدی، خلیل بن احمد؛ کتاب العین؛ قم: نشر هجرت، چ ۲، ۱۴۱۰ ق.

۴۸. فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی؛ تفسیر الصافی؛ تهران: مکتبه الصدر، چ ۲، ۱۴۱۵ ق.

۴۹. فیومی، احمد بن محمد؛ المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر للرافعی؛ قم: منشورات دارالرضی، چ ۱، [بی تا].

۵۰. قرشی، سید علی اکبر؛ قاموس قرآن؛ تهران: دارالکتب الإسلامیة، چ ۶، ۱۴۱۲ ق.

۵۱. قمی، علی بن ابراهیم؛ تفسیر التمی؛ قم: دارالکتاب، چ ۳، ۱۴۰۴ ق.

۵۲. کلینی، محمد بن یعقوب؛ الکافی؛ قم: دارالحديث، چ ۱، ۱۴۲۹ ق.

۵۳. گلپایگانی، سید محمد رضا؛ الدر المنضود فی أحكام الحدود؛ قم: دار القرآن الکریم، چ ۱، ۱۴۱۲ ق.

۵۴. مجتهدی تهرانی، احمد بن محمد باقر؛ سه رساله؛ قم: در راه حق، چ ۶، ۱۴۲۳ ق.

۵۵. مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی؛ بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار عليهم السلام؛ بیروت: دار إحياء التراث العربي، چ ۲، ۱۴۰۳ ق.

۵۶. —؛ مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول صلى الله عليه وآله؛ تهران: دارالکتب الإسلامیة، چ ۲، ۱۴۰۴ ق.

۵۷. محمد بن طاهر بن عاشور؛ التحرير و التنوير؛ ریاض: دار ابن خزيمة، چ ۱، ۱۴۳۳ ق.

۵۸. مدنی شیرازی، علی خان بن أحمد؛ الطراز الأول و الكناز لما عليه من لغة العرب المعول؛ مشهد: مؤسسه آل البيت علیه السلام لإحياء التراث، چ ۱، ۱۳۸۴.
۵۹. مصطفوی، حسن؛ التحقيق في كلمات القرآن الكريم؛ تهران: مركز الكتاب للترجمة و النشر، چ ۱، ۱۴۰۲ ق.
۶۰. مطهری، مرتضی؛ فقه و حقوق (مجموعه آثار)؛ قم: تنظیم و نشر آثار شهید مطهری علیه السلام، چ ۱، [بی تا].
۶۱. مفید، محمد بن محمد؛ الإختصاص؛ قم: المؤتمر العالمي لالفة الشیخ المفید، چ ۱، ۱۴۱۳ ق.
۶۲. مقدس اردبیلی، احمد بن محمد؛ زبدة البیان؛ تهران: کتابفروشی مرتضوی، چ ۱، [بی تا].
۶۳. مکارم شیرازی، ناصر؛ استفتائات جدید؛ قم: مدرسه امام علی بن ابی طالب علیه السلام، چ ۲، ۱۴۲۷ ق.
۶۴. _____؛ الأمثل فی تفسیر کتاب الله المنزل؛ قم: مدرسه امام علی بن ابی طالب علیه السلام، ۱۴۲۱ ق.
۶۵. _____؛ أنوار الفقاهة - کتاب الحدود و التعزیرات؛ قم: مدرسه الإمام علی بن ابیطالب علیه السلام، چ ۱، ۱۴۱۸ ق.
۶۶. منتظری نجف آبادی، حسین علی؛ رساله استفتائات؛ قم: دفتر مؤلف؛ چ ۱، [بی تا].
۶۷. موسوی قزوینی، سید علی؛ ینایع الأحکام فی معرفة الحلال و الحرام؛ قم: دفتر انتشارات اسلامی، چ ۱، ۱۴۲۴ ق.
۶۸. موسوی گلپایگانی، سید جمال الدین؛ رسائل؛ نجف اشرف: [بی تا]، چ ۱، ۱۳۷۰ ق.
۶۹. موسوی خمینی، سید روح الله؛ المكاسب المحرمة؛ قم: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام، چ ۱، ۱۴۱۵ ق.
۷۰. موسوی خویی، سید ابوالقاسم؛ مصباح الفقاهة (المکاسب)؛ [بی تا]: [بی تا]، [بی تا].
۷۱. نجفی، محمد حسن؛ جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام؛ بیروت: دار إحياء التراث العربی، چ ۷، [بی تا].
۷۲. نراقی، احمد بن محمد مهدی؛ مستند الشیعة فی احکام الشریعة؛ قم: مؤسسه آل البيت علیه السلام، چ ۱، ۱۴۱۵ ق.
۷۳. یزدی، محمد؛ فقه القرآن؛ قم: مؤسسه اسماعیلیان، چ ۱، ۱۴۱۵ ق.